

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال چهارم
شماره ۴۱ - خرداد ۱۳۸۲ - اوت ۲۰۰۳

نه شاه می خواهیم نه رهبر نه جنتی نه اکبر

نهضت دانشجویی ایران آتشی است فروزنده که سنت مبارزه دیرینه دارد. ۱۸ تیر ریشه خود را در ۱۶ آذر می جوید و این پیوند مبارزه دو نسل، همسرنوشتی مردم و دانشجویان ایران در مبارزه مشترک علیه دشمنان مردم ایران است. در چگونگی مقاومت قهرمانانه دانشجویان و حمایت مردم از آنها و ضرب و شتم لباس شخصیها و حاکمان در قدرت بسیار نوشته اند که اشاره به آنها فقط تکرار مکررات است.

ما آهنگ آن داریم مسایل را از زاویه دیگری بررسی کنیم.

نخست اینکه باید با این توهم مبارزه کرد که جنبش دانشجویی به تنهایی قادر خواهد شد رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کند. جنبش دانشجویی تا لحظه ای که با جنبش مردم و بویژه طبقه کارگر پیوند نخورد همواره بصورت نهضتی جنبی که با دست ارتجاع سرکوب می شود باقی خواهد ماند. انتظارات پیروزیهای افسانه‌ای از جنبش دانشجویی بیهوده است. دانشجویان بعلت آرمانخواهی، پاک‌ی و بی‌آلایشی، حس عدالتخواهی و از جانگذشتگی توانائی‌های فراوانی برای مقابله با رژیم جمهوری اسلامی دارند لیکن حرف آخر را نمی‌توانند بزنند. همین امر، همین عدم آگاهی به سبب شکست و نتایج ناچیز به کف آمده از مبارزات وسیع خویش، امکان سرخوردگی و یا فرار مغزها را افزایش می‌دهد.

دانشجویان ایران باید از نظر سیاسی متشکل شوند، باید تشکلهای مخفی بوجود آورند، خود را به دانش مارکسیسم لنینیسم مسلح کنند، انضباط حزبی لنینی را بپذیرند و به آن تمکین کنند و از این طریق با طبقه کارگر پیوند برقرار نمایند، این پیوند مانع سقوط روانی و گسستگی روند مبارزه آنها خواهد شد. آنها در این روند خواهند آموخت که در مبارزه اجتماعی باید با برنامه و نقشه حرکت نمایند، به نتایج زود رس دل نبندند و در راه طولانی تحول ولی... ادامه در صفحه ۲

اسرای سرزمینهای خویش

دورو تا چه حد صحت دارد و یا اصولاً صحت دارد. اطلاعات ما کافی نیست تا بدانیم که آیا دفتر عرفات این ادعاها را تکذیب کرده است و یا خیر ولی هر طور که باشد یک امر روشن است و آن اینکه سخنان عرفات به زبان عربی باب میل صهیونیستها و امپریالیستها نیست. و این اتفاقاً امر خوبی است و از نکات برجسته عرفات است که زیر بار زور امپریالیستها و اسرائیلیها نمی‌رود. از کی تا بحال حمایت از مردم فلسطین توسط یک رهبر فلسطینی باید جرم محسوب شود. آیا همینکه سانسورچی دادستان کیهان لندن سلطنت طلب چنین ادعای سخیفانه‌ای را کرد... ادامه در صفحه ۳

انقلاب به شرط چاقو

اخیراً بازار توبه کاری پاره قلبی نویسندگان، هنرمندان و محققان در تبعید گرم است. پخش بوی کباب فاسد بازگشت احتمالی دوران منقور پهلوی در فضا، توسط سازمانهای جاسوسی و بوقهای تبلیغاتی آنها، پولهای بیحساب و کتابی که وعده بذل و بخشش بزرگوارانه آن را کنگره آمریکا و سازمانهای جاسوسی آن به اپوزیسیون در مانده و ضد انقلابی ایرانیان داده‌اند و می‌دهند و تشدید و فشار و خفقان در ایران توسط ملایان و اشغال نظامی عراق توسط استعمارگران "مدرن" و "متمدن" آمریکا که گویا آهنگ آن دارند به اعراب زبان انگلیسی آکسفوردی بیاموزند، ماهیت... ادامه در صفحه ۴

عراق، گورستان اشغالگران

قایل نبوده و به اعراب توهین می‌کردند حال با مقاومت روز افزون این خلق همسایه ما روبرو هستند که از شرافت خود و مردم منطقه دفاع می‌کنند. این مبارزه مردم عراق تا پیروزی و اخراج کامل امپریالیسم آمریکا ادامه دارد. شرط پیروزی نهائی در این نبرد آن است که کمونیستهای مارکسیست لنینیست بتوانند رهبری این مبارزه را با شرکت خود، با سازماندهی خود، با جلب اعتماد مردم در دست بگیرند. در غیر این صورت همواره این خطر هست که رهبری این مبارزه در اثر خیانت رویزیونیستها و یا جریانهای امپریالیست ساخته‌ای نظیر کمونیستهای کارگری که نخست عامل تفرقه و سپس مبلغ مشارکت دموکراتیک در یک حکومت همه جانبه مورد توافق آمریکا برای مبارزه با "اسلام سیاسی" هستند و یا بنیادگرایان اسلامی که برای کسب قدرت دورخیز کرده‌اند قرار گیرد و منحرف شود.

این فقط مردم عراق نیستند که قربانی سیاستهای امپریالیستی و صهیونیستی در منطقه می‌باشند. سربازان آمریکائی نیز قربانیان این سیاست اند. امپریالیستها آمریکا این سیاست کثیف را در پیش گرفتند که قبل از تجاوز به عراق در یک عملیات شناسائی و کاوشگرانه، مهاجرین غیر قانونی به خاک آمریکا را دستگیر و شناسائی کنند. اکثر این مهاجرین از ممالک آمریکائی لاتین با ملیتهای مکزیکی، السالوادوری، کلمبیائی و... هستند که ممالکشان بعلت... ادامه در صفحه ۸

امپریالیست آمریکا پس از اشغال خاک عراق، برای تسکین افکار عمومی مردم عرب و ستمدیدگان جهان، برای تقلیل فشار دول عربی که از مردمشان می‌هراسند، برای آرایش چهره خون آشام خویش که گویا بجز جنگ، کار صلح نیز از امپریالیسم بر می‌آید، برای تبلیغاتی انتخاباتی دوره بعدی ریاست جمهوری در آمریکا تا نماینده این بخش از انحصارات بار دیگر بر مسند قدرت تکیه زند، بیاد حل مسئله فلسطین افتاده است.

نخست با فشار اسرائیل تلاش کردند از قدرت سنتی یاسر عرفات بکاهند و طرف مذاکره با اسرائیل را خودشان تعیین نمایند. این عمل حیظه عمل نماینده "انتخابی" مردم فلسطین را محدود می‌کند و در عین حال در خطوط فلسطینیها نیز زمینه تفرقه و آشفتگی را تقویت می‌نماید. محمود عباس که مهره مورد علاقه امپریالیستها و صهیونیستها در نظر گرفته می‌شود طبیعتاً آن جذبه و اقتدار یک رهبر بزرگ سنتی نظیر یاسر عرفات را ندارد. عمال امپریالیست برای توجیه این فشار آمریکا و اسرائیل بخاطر تعویض عرفات مدعی شدند که عرفات "دورو" است، به انگلیسی یک چیز می‌گوید و به عربی چیز دیگر و همین دروئی شایستگی وی و اعتماد به وی را بزیر پرسش می‌برد. بر ما روشن نیست که این ادعای اسرائیلیها دروغگو و ریاکار و

هنوز چند ماهی از تبلیغات دروغین امپریالیستها و عمال ایرانی آنها در کشور ما نگذشته است که ما می‌بینیم از آن مستقبلی که باید با دسته‌های گل به سراغ سربازان آمریکائی می‌آمدند خبری نیست و نبود، حتی همه شاهکارها و فوت و فنهای دوربین گردانی و فیلمبرداری نیز نتوانست این سیل شعبان بی‌مخهای هورا کش عراقی را به مردم جهان نشان دهد. آنها هرگز نیامدند ولی تبلیغات امپریالیستها و نوکرانشان در مورد خوشامدگویی همین آدمهای نیامده و غیبی، گوش فلک را کر می‌کرد، ولی تا هست خبر جنازه‌های سربازان آمریکائی است که در تابوتهای سر بسته یواشکی به آمریکا حمل می‌شود.

روزی نیست که مردم قهرمان عراق بر ضد قوای اشغالگر وارد پیکار نشوند و سربازان تا بدنشان مسلح آمریکائی را به زانو در نیآورند. امپریالیسم قدرتمند آمریکا بدریوزگی ببرکاغذی می‌رود. وقتی خلقی بساخیزد و اراده کند که میهنش را از چنگ قوای اشغالگر نجات دهد بزرگترین فن آوری جهان نیز قادر نخواهد بود جلوی آن را بگیرد.

چه گوارا رهبر انقلابی کشور کوبا می‌گفت باید ویتنامهای بیشتری آفرید تا امپریالیستها را به زانو در آوریم. حال امپریالیستها خود مشغولند تا فلسطینهای بیشتری بوجود آورند و گور خودشان را بکنند. جریانهای ارتجاعی که برای "میهن دوستی"، "ملیت"، "مبارزه ضد امپریالیستی و یا ملی" و... ارزشی

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

نه شاه می‌خواهیم... بدون وقفه پا بگذارند. یک رستاخیز عمومی بدون شرکت کارگران، بدون یک اعتصاب همگانی سیاسی که زیر پرچم یک تشکل با کیاست و مدبر پرولتری باشد، غیر ممکن است.

این کمبوها در آتشی تند مبارزات درخشان جنبش دانشجویی ایران به چشم می‌خورد.

در حالیکه جنبش دانشجویی ایران یک جنبش ضد رژیم جمهوری اسلامی، مستقل، رزمنده، دموکراتیک و انقلابی است دشمنان مردم ایران می‌کوشند از این وسیله برای مقاصد شوم خود استفاده کنند. امپریالیسم آمریکا که خودش یکی از مسببین روز ۱۶ آذر با فرستادن نیکسون به ایران است، امپریالیستی که خودش برای ممانعت از تعمیق انقلاب مردم ایران با یاری سلطنت طلبان ارتش را بی طرف اعلام کرد تا خمینی ضد کمونیست بتواند در شرایط ناپختگی انقلاب و عدم تعمیق آن قدرت را در دست بگیرد. یکباره یادش آمده که باید از مبارزات دانشجویان ایران حمایت کند. جرج دبلیو بوش و کالین پاول و دیگران مرتب از حمایت خویش از مبارزه مردم ایران سخن گفته و می‌کوشند به قدرت رسانه‌های گروهی خود مبارزه دانشجویان ایرانی را تا آنجا که عامل فشاری بر جمهوری اسلامی برای سازش با آمریکا باشد تقویت کند. آنها حتی حاضرند رسانه‌های گروهی وابسته به امپریالیسم را خفه کنند تا کار سازشان با رژیم کامل گردد.

سلطنت طلبان متفور که تا دیروز "شاه فقط مدد رضا" می‌گفتند امروزه هوادار شعار عوامفریبانه "همه با هم" شده‌اند. آنها می‌خواهند "با مرده خوری" مبارزه مردم ایران و دانشجویان را به پای حمایت از سلطنت طلبی بنویسند. آنها که فهمیده‌اند حمایت از شاه بردی ندارد در راستای سیاست جدیدی که در پیش گرفته‌اند به همان اسلحه زنگ زده خمینی متوسل شده‌اند. آنها هوادار "وحدت" بی حدود و ثغور و مخدوشند. آنها با دانایی به علاقه مردم به "آزادی و دموکراسی" مزورانه به شما می‌گویند که همه برای "آزادی و دموکراسی" جمع شویم چون بر ضد رژیم خواهد بود و نباید نکات مورد اختلاف را طرح نمائیم زیرا می‌دانند طرح ماهیت سلطنت طلبان به ضرر این نوکران امپریالیسم تمام می‌شود. چپیدن به زیر شعارهای کلی در شرایط فقدان یک ستاد رهبری کننده پرولتری همواره بنفع ضد انقلاب تمام می‌شود. آنها هوادار خدشه دار کردن مرزها، زیر پوشش "اتحاد" هستند. حال آنکه جنبش مردم ایران از مخدوش بودن مرزها و نه از شفافیت آنها رنج می‌برد. اگر کسی به مردم کشورش علاقه داشته باشد از همان روز اول "راست و حسینی" به وی می‌گوید که چه می‌خواهد و

چرا آنرا می‌خواهد و نه اینکه بگوید فعلا دنبال من بیا تا بعداً بتو بگویم که چه کلاهی سرت رفته است. سلطنت طلبان می‌خواهند جبهه‌ای بی حد و مرز بوجود آورند که در آن سگ صاحبش را نشناسد. هر جا زورشان رسید عکس مدعی بی تاج و تخت پادشاهی ایران را مانند لوس آنجلس و قیحانه از زیر دامن خود در می‌آورند، هر جا قدرت خود را مانند فرانکفورت در برگزاری تظاهرات مجزا یافتند و مشتی فریب خورده و بی خبر را زیر شعار معروف خمینی "همه با هم" گرد آورند به آن طور عمل می‌کنند و در مواردی هم که زورشان نرسد در تظاهراتی که همه باید با شعارهای "عام" در آن حضور می‌یافتند، مانع می‌شوند که مردم شعارهای جنبش دانشجویی را که نه شاه می‌خواهند و نه رهبر مطرح نمایند، اگر مرزها و نیت برگزارکنندگان تظاهرات که استراتژی روشی دارند برای عموم روشن نباشد، سرپوشی برای شعارهایی می‌گردد که در زیر لوای "آزادی و دموکراسی" همان سیاست "همه با هم" را اجراء می‌کند. همه زیر شعار "وحدت" و اینکه باید "اختلافات را برای حمایت از جنبش مردم کنار گذاشت". ولی حمایت از جنبش مردم به معنی شناساندن دشمنان مردم به آنهاست، به معنی آن است که باید گفت مردم ایران دیگر "شاه و شاهچه" نمی‌خواهند، مردم ایران منتظر هجوم امپریالیسم آمریکا و تکرار فاجعه اشغال عراق نیستند، باید به مردم راه نشان داد. نیروهای انقلابی باید بدانند که بدام چنین تبلیغاتی افتادن و هویت خواستهای سیاسی خود را فدای احساسات گذرا کردن زمینه‌ای می‌گردد تا این سندسازهای بی‌هویت عملاً برای روی میز محافلی مورد استفاده قرار گیرد که در بذل و بخشش کمکهای مالی خیلی دست و دل بازند. این امر نباید از چشم نیروهای انقلابی پنهان بماند. حمایت از تظاهرات مردم ایران بدون خط کشی روشن با امپریالیسم و دارو دسته سلطنت طلبان مقذور نیست. این را سلطنت طلبان نیز می‌دانند و اتفاقاً از نوع شرکتی در فعالیت اعتراضی حمایت می‌کنند که "عام" باشد یعنی به سلطنت طلبان "اهانتی" نشود. آنها در همه جاهائی که دست بالا داشتند کوشیدند که از طرح شعارهای جنبش دانشجویی بر ضد سلطنت در نمایشات اعتراضی جلوگیری کنند، روشن است که شرکت کنندگان در این تظاهرات بی‌هویت همه پیروان سلطنت نیستند، ولی بطور عینی سیاهی لشکر شعار "همه با هم" هستند، زمینه ساز چنین فضائی عمومی در آینده خواهند بود. و آنوقت در این ملقمه بی حدود ثغور و گمراه کننده سلطنت طلبان یک چشم در بیابان سرکوب نهضت‌های انقلابی و دموکراتیک پادشاه جلوه می‌کنند. زیرا هم روی کیهان لندنی سلطنت طلب و جاعل که برای تظاهراتشان و البته این بار با نام خود آنها و با امضای خود آنها تبلیغ می‌کند حساب باز

می‌کنند و هم روی حمایت مالی بین‌المللی. البته در اثر سازشهای پشت پرده عمال استعمار ظاهراً دستگاههای رسانه‌های گروهی مُلغ آنها در ایران و اروپا و خاورمیانه و... از کار افتادند. ولی امپریالیسم آمریکا هنوز به نیروی فشار ساواک‌های سابق و فراریان سلطنت طلب نیاز دارد و از آنها به نسبت عقب نشینیهای رژیم جمهوری اسلامی و درجه سازش با آنها استفاده می‌کند.

سلطنت طلبان با این سیاست جدید دو هدف را دنبال می‌کنند نخست اینکه اعتراض ایرانیان مقیم خارج را به حساب خود گذاشته و عکسها و تفصیلات آنها را با استناد به آگهی‌های یاد آورنده تبلیغات دوران ساواک در کیهان لندنی سلطنت طلب بعنوان اسناد مبارزه خود در نزد سازمانهای پول پخش کن آمریکائی نظیر "سیا" ارائه دهند و تقاضای کمک مالی نمایند و حجم حساب بانکیهای خود را به حساب دیگران افزایش دهند و دو دیگر اینکه شعاری که به مبارزه مردم ایران صدمه فراوانی زد یعنی همان شعار "همه با هم" را این بار برای کسب رهبری سلطنت طلبان جا بیاندازند و خود را به قله رهبری این جنبشها بکشانند. ریاکاری و کاسبکاری سلطنت طلبان را از این جا می‌توان کشف کرد که آنها اساساً توجهی به خواستهای نهضت دانشجویی ایران ندارند و خواستهای آنها را بازتاب نمی‌دهند. آنها آنچه را که از آن می‌توانند بنفع نظام پوسیده سلطنت استفاده کنند تبلیغ می‌کنند. آیا چنین ریاکاران کاسبکاری شایستگی روی کار آمدن در ایران را دارند؟

جالب این است که همان کسانی که ناله می‌کشیدند که ندانسته و بدون تعمق بدنبال شعار "همه با هم خمینی" رفته‌اند امروز نیز در اثر جو سازی باز به همان راه می‌روند.

نهضت دانشجویی ایران که سیل تبلیغات دروغین سلطنت طلبان و روشنفکران دست پرورده آنان در این اواخر بر سرشان سرازیر شده است با شعارهای خود آب پاکی را بر دست آنها ریختند. دانشجویان در تظاهرات گذشته خود روز ۱۶ آذر را با ۱۸ تیر پیوند زدند و دکتر محمد مصدق را در مقابل آیت‌الله کاشانی و شاه قرار دادند. آنها بروشنی گفتند که پیوند بین دو نسل ایران و تبادل تجربه میان آنها برقرار بوده و شرط پیروزیهای بعدی است. فرزندان ما از تجربه پدرانمان می‌آموزند و نه از تبلیغات دست پروردگان سلطنت طلبان که می‌خواهند پیوند میان دو نسل را ببرند و آب توجیه و طهارت بر سر سلطنت طلبان بریزند. دانشجویان قهرمان ایران بار دیگر با شعار روشن، "نه شاه می‌خواهیم نه رهبر، نه جنتی، نه اکبر" و یا "نه شاه می‌خواهیم نه رهبر، نه خاتمی، نه اکبر" و یا "نه شاه می‌خواهیم نه اکبر"، ... ادامه در صفحه ۳

دست امپریالیستها از کشور عراق کوتاه باد

نه شاه می خواهیم...

لعنت به هرچی رهبر "مرزهای خود را با سلطنت طلبان مزدور و روشفکران آلت دست آنها و با اصلاح طلبان برهبری خاتمی روشن کردند.

مبارزات دانشجویان روز بروز بیشتر مرزهای خویش را با دودمان تنگن پهلوی روشن می کند و مانع خواهد شد که همان عمال فراری ساواک و ارتجاع از خون آنها برای خویش سرمایه آمریکائی تهیه ببینند.

فریادهای تبلیغاتی سلطنت طلبان فریادهای مرگ است زیرا با سازش حاکمیت ایران با امپریالیسم آمریکا دکانشان تخته می شود و همین واقعیت اشاره روشنی به وابستگی این دارودسته به منابع مالی امپریالیستی است.

جنبش دانشجویی در عین حال در این مرحله از نبرد مرزهای خویش را با اصلاح طلبان روشن کرد و به خاتمی که عده ای وی را ناجی ایران تبلیغ می کردند پاسخ منفی داد. خاتمی نیز نقاب از چهره برگرفت و دانشجویان را "اغتشاشگر" لقب داد که از موازین قانونی تخطی کرده اند. تشدید تضادها همواره نقابها را به کناری می زند و نشان می دهد که این اصلاح طلبان مصلحان رژیم جمهوری اسلامی هستند و نه ناجیان مردم ایران. مردم ایران تنها به دوران کوتاهی به مدت ۸ سال نیاز داشتند تا به واقعیت پی برند و توهم اعتماد به اصلاح طلبی را بدور افکنند. تلاش اصلاح طلبان برای خاموش کردن جنبش دانشجویی فقط به تعمیق این جنبش و جستجوی راههای موثرتر مبارزه منجر می گردد.

خاتمی که سنگ را بسته و سگ را رها کرده است چشم بر موجودیت بی قانون رژیم جمهوری اسلامی، دادگاهها، لباس شخصیها و نظایر آنها بسته است و یکباره دانشجویان را به تخطی از موازین قانونی متهم می کند. خاتمی در این مبارزه در کنار قاضی مرتضوی و شاهرودی عراقی قرار گرفته است. حتی سخن بر سر آن است که تعداد زیادی از دانشجویان محارب و مستحق اعدام اند و می خواهند با تهدید صدای جنبش دانشجویی را خفه کنند و در این پیکار اعتراضی از اصلاح طلبان بر نمی خیزد.

یکی از برجستگی های جنبش دانشجویی ایران قدرت عددی جوان و گسترش جغرافیائی آن در سراسر ایران است بطوریکه اخبار مربوط به این جنبش بسرعت سراسر ایران را در بر می گیرد. دانشجویان در ایجاد یک افکار عمومی ضد رژیم نقش مهمی بازی خواهند کرد. برجستگی دیگر این جنبش تداوم آن علیرغم تشدید ترور و خفقان است و این حاکی آن است که دانشجویان از قربانی و مقاومت نمی هراسند. نه کشتار آنها، نه قتلهای زنجیره ای و نه بکارگرفتن خوفناکترین وسایل ارباب نتوانسته در اراده آنها خللی وارد آورد. دور نیست که در ایران نیز با توجه به سرکوب

سازمانهای اپوزیسیون مجدداً عملیات انتحاری جای پائی باز کند و پاسخی به رژیم حاکم در ایران باشد. نقش دختران دانشجو در این پیکار عظیم که روسریهای خود را بر می داشتند و فعال در مبارزه شرکت می کردند تحسین آور است. تداوم این مبارزه آغازی بر فروپاشی هرم قدرت روحانیت در ایران است. ولی علیرغم اینها جنبش دانشجویی در عرصه تحولات بنیادی یک جنبش فرعی اجتماعی است و تا با مردم و بویژه طبقه کارگر پیوند نگردد به خواسته های عدالتخواهانه خود نخواهد رسید. نباید گذاشت که این انرژی عظیم که خطر یاس ناشی از شکست در میان آن منتفی نیست بهدر رود. راه ممانعت از آن تقویت حزب واحد طبقه کارگر ایران است. باید به حزب کار ایران (توفان) پیوست. برای توفانهای مهیبی که از راه فرا می رسند و جنبش مردم ایران در پیش دارد، فقط از دل این توفان است که می توان سکان هدایت آن را به کف گرفت و آنرا به ساحل نجات رهنمون شد.

حزب کار ایران (توفان) در عین حمایت از جنبش قهرمانانه دانشجویان ایران نظر آنها را به یافتن جهت صحیح حرکت جلب می کند و به آنها درود فراوان می فرستد.

ما خواستار آزادی فوری و بی قید و شرط همه زندانیان سیاسی و بویژه دستگیرشدگان اخیر هستیم.

اسرای سرزمین...

باید آنرا پذیرفت؟ آنها می خواهند که عرفات به نوکر صهیونیستها بدل شود و غلام حلقه بگوش آنها باشد و این امر ممکن نیست. هر رهبری که بخواهد در مقابل خواست برحق خلق فلسطین ایستادگی کند وی را در کنار اسحاق رابین چال می کند. شارون گفته که وی با عرفات مذاکره نمی کند، وی با حمایت کالین پاول وزیر امور توجیهات جنگی و سند سازی برای توسل به جنایت در امریکا افزوده که شرط مذاکره با فلسطینها خلع سلاح کامل مردم فلسطین است زیرا وی با تروریسم صلح نمی کند. این را جنایتکاری برزبان می آورد که خون جنایات اردوگاههای "صبرا" و "شتیلا" و ارتکاب جنایات پس از انتفاضه اخیر بدست بالث پسیده و خشکیده است. وی با فریاد "آی، دزد را بگیر" قصد دارد بر جنایات و تروریسم درجه یک دنیا که تروریسمی دولتی، مجهز و نیرومند است و نامش صهیونیسم اسرائیل می باشد پرده ساتری بیافکند. با تروریسم نمی شود صلح کرد. ولی این تروریسم همان صهیونیسم است. تا صهیونیسم در اسرائیل حاکم است رویای صلح را باید فراموش نمود. وصله پینه هائی بنام قراردادهای صلح که برای فریب مردم فلسطین و ادامه اشغال خاک فلسطین است پیشیزی ارزش ندارند. تمام عوامل فریبیهای امپریالیستها و صهیونیستها و عوامل ایرانی و عرب و اروپائی آنها رنگی ندارند. محمود

عباس بدون عرفات هیچ است. و این را همه مردم فلسطین نیز می دانند. کوچکترین سازش وی با صهیونیسم به قیمت حذف وی و شعله ور شدن آتش مقاومت مردم فلسطین در مقابل اشغالگران منجر می شود. تبلیغ می شود که جمهوری اسلامی ایران، سوریه و عراق (تا قبل از اشغال خاک عراق توسط آمریکا-توفان) موانع پیشرفت روند صلح در خاورمیانه هستند و در روند صلح سنگ می اندازند. این دروغ بزرگ را فقط امپریالیستها و صهیونیستها توزیع می کنند و متأسفانه ورد زبان برخی نیروهای دموکرات ایرانی نیز قرار گرفته که همصدا با سلطنت طلبان پیرو امپریالیسم شده اند. مبارزه مردم فلسطین ناشی از اشغال کشور آنهاست و این مبارزه تا روزی که آخرین فلسطینی زندگی می کند ادامه خواهد داشت و پس از نیز مردم دیگری به آن راه خواهند رفت. تجربه زنده عراق در مقابل ماست. اینکه در فلسطین صلح برقرار نمی شود به گردن جمهوری اسلامی نیست به گردن سوریه و عراق نیست به گردن دارودسته شارون-بوش است و بس. پای جمهوری اسلامی و سوریه را بعنوان گناهکاران شکست برنامه های صلح به میان آوردن جنگ تبلیغاتی مسخره ایست که می خواهند نظر مردم جهان را از واقعیت مسئله فلسطین دور کنند و جای علت و معلول را عوض نمایند.

کمکهای مالی و یا تدارکاتی و نظایر آنها عوامل خارجی هستند که در تعیین سرنوشت این روند حکم درجه دو داشته و در بهترین حالت به شتاب این روند یاری می رسانند. اصل موجودیت و حقانیت این مبارزه ولی بدون این کمکها نیز باقی می ماند.

امپریالیستها بهمین جهت می کوشند با حضور نظامی در منطقه و فشار بر سوریه و ایران حلقه محاصره فلسطینها را تنگ تر کنند و آنها را به صلحی اجباری و ننگین بکشانند.

کیهان لندنی سلطنت طلب که بلندگوی تبلیغاتی امپریالیستها آمریکا و صهیونیستها اسرائیل است در مورد اشغال سرزمینهای فلسطین بعنوان وکیل مدافع صهیونیستها به میدان می آید و مدعی می شود که فلسطینها برای اینکه صلح پدید نیاید شرایطی را طرح می کنند که برای اسرائیل قابل قبول نیست. بنظر کیهانهای سلطنت طلب اشغال سرزمین فلسطین، اخراج سه میلیون فلسطینی، ترور وحشیانه و ضد بشری صهیونیستها اسرائیل، جنایات ضد بشری که وجدان هر انسانی را جریحه دارد می کند نه مهم است و نه مطرح برعکس مقاومت مردم فلسطین مانع اصلی صلح است. بزعم آنها اگر فلسطینیها مقاومت نکنند، نوکری اسرائیل را بپذیرند به ننگ و خفت تن در دهند "صلحی شرافتمندانه" در منطقه پدیدار می شود. این منطق آدمخواران و اوج بی شرمی و وقاحت است که انسان را بیاد دروغپردازیهای گوبلز ادامه در صفحه ۴

مبارزه با تروریسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست

اسرای سرزمین...

و تروتنکی می‌اندازد.

کیهان لندن سلطنت طلب می‌نویسد: "ولی اگر اسرائیل همه سرزمینهای اشغالی را تخلیه کند، روشن نیست که باید آن را به کدام سازمان یا گروه بسپارد. و دیگر اینکه اگر مذاکرات بخوبی پیش نرفت، چگونه می‌تواند دوباره به سرزمینهایی که اشغال کرده است برگردد؟".

شگفت انگیز است! صهیونیستهای جنایتکار حتی به اعتراف کیهان لندن سلطنت طلب سرزمینهای فلسطین را اشغال کرده‌اند و معذالک طلبکار هم هستند و کیهان لندن سلطنت طلب وکیل مدافع طلبکارها از کار در آمده است. حتی حق دارند این سرزمینها را در اشغال خود نگاه دارند با این استدلال که معلوم نیست سرزمینهای فلسطینی را "بکدام گروه باید بسپارند" و با این جمله پردازی اشغال سرزمین فلسطین موجه است. کیهان لندن حتی یک قدم نیز جلوتر می‌رود و از شارون جنایتکار نیز جنایتکارانه‌تر رفتار می‌کند و می‌نویسد: "و دیگر اینکه اگر مذاکرات بخوبی پیش نرفت، چگونه می‌تواند دوباره به سرزمینهایی که اشغال کرده است برگردد؟". باید پرسید مگر فلسطین سرزمین اسرائیلیهاست که اساساً حق برگشت داشته باشند؟ کیهان لندن سلطنت طلب برای شارون دلسوزی می‌کند که اگر خاک فلسطین را ترک کند فکر چاره‌یابی برای برگشتش را هم بکند تا دچار اشکال نگردد. زبانی به این سیاهی در تأیید استعمار و اشغال سرزمینهای دیگران دیده و شنیده‌اید؟! این فقط خدمت به امپریالیسم و صهیونیسم نیست این بی‌احترامی به خود خوانندگان کیهان لندن سلطنت طلب است که این نشریه برای قدرت تشخیص آنها ارزشی قابل نیست و بقول معروف همه را خر تصور می‌کند. این بی‌حرمتی به خوانندگان است. این نشان دادن سیاه به سفید است. این پذیرش ولایت فقیه عالیقدر شارون برای خلق فلسطین است که گویا خود این خلق قدرت تمیز و تشخیص ندارد. این ادامه سیاست حمایت از اشغال عراق و ایران و سراسر جهان توسط استعمارگران است. این تفکرِ مثنی نوکر و خود فروخته است که استقلال کشورشان برایشان ارزش و اهمیتی ندارد. آنها فاقد عرق ملی‌اند، وگرنه چگونه می‌توان اشغال سرزمین دیگران را باگردن کلفتی پذیرا شد و در ستایش آن مودبانه قلم زد؟ این سیاست کسانی است که می‌خواهند قلمزنان سانسورچی کیهان لندن سلطنت طلب را رئیس سازمان ارشاد بعدی و یا رئیس سازمان تفتیش عقاید مدرن در ایران مورد نظرشان بکنند.

عمال امپریالیستها در سراسر جهان این دروغ بزرگ را تبلیغ می‌کنند که گویا مانع اصلی و جدی بر سر راه پیشبرد و استقرار صلح در فلسطین سازمانهای

تروریستی حماس و جهاد اسلامی‌اند. بر اساس ادعاهای این بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیستی که از حلقوم کیهان لندن و "حزب کمونیست کارگری ایران" (بخوانید ضد کارگری و ضد ایرانی و در عین حال متحد استراتژیک کیهان لندن سلطنت طلب - توفان) بیرون می‌زند گویا نابودی این سازمانها مساوی استقرار صلح در منطقه است. هر کسی که خود را با تاریخ مبارزات مردم فلسطین مشغول کرده باشد، می‌داند که عمر جنبش فلسطین به مراتب طولانیتر از عمر سازمانهای جهاد، حماس، حزب‌الله و یا سایر جریانهای بنیادگرای اسلامی است. پس چرا تا قبل از تولد این سازمانها صهیونیستهای اسرائیلی به صلحی عادلانه با مردم فلسطین تن در ندادند؟

عوامل امپریالیسم در هر لباس و قد و فواره، جای علت و معلول را با هم عوض می‌کنند و تاریخ را بدروغ سرهم بندی می‌نمایند. هر کس که با تاریخ جنبش فلسطین آشنا باشد می‌داند که در ابتداء هسته حماس با حمایت مستقیم اسرائیلیها بوجود آمد، همانگونه که اسامه بن لادن با یاری سازمان "سیا" در افغانستان پا گرفت. اسلحه مذهبی بنیادگرایی، اسلحه‌ای بود که صهیونیستهای مذهبی، خود از آن برای سرکوب و تفرقه در جنبش فلسطین استفاده کردند.

مسلمانان بنیادگرا مانند خمینی و پیروان وی از همان روز نخست مانند "حزب کمونیست کارگری ایران" بر ضد میهن دوستی، مبارزه ملی، استقلال، نهضت‌های ملی، مقولات ملت و سازمان ملی آزادبخش و نظایر آنها سخنرانی کرده و مقالات نوشتند. آنها از امت و اسلام و مذهب سخن می‌راندند. مبارزه مردم فلسطین برای آنها نه یک مبارزه ملی، مبارزان ساکنان واقعی فلسطین اعم از مسلمان، یهودی، مسیحی، مذهبی و غیر مذهبی و دارای هر مرام و مذهبی که باشند... بر علیه اشغالگران اسرائیلی، بلکه مبارزه میان مسلمان و یهودی بود. اتفاقاً اسرائیل از همین حربه می‌خواست برای ایجاد تشتت در نهضت ملی فلسطین استفاده کند. با این سیاست به راه‌اندازی حماس پرداخت. ولی حماس سازمانی در هوا نبود، سازمانی بود که در متن مبارزه مردم فلسطین قرار گرفت و نمی‌توانست متأثر از مبارزه و سرنوشت غم انگیز مردم این سرزمین نشود. بی‌تفاوتی نسبت به این مبارزه ملی مرگ هر سازمان سیاسی در این حیطه بود. حماس که نخست برای ایجاد تفرقه در فلسطین آگاهانه و یا ناآگاهانه ایجاد شده بود بتدریج به استخوانی تبدیل شد که در گلوی صهیونیستها گیر کرده است و آنها را خفه خواهد کرد. برای مردمی که همه امکانات زندگی از آنها گرفته شده است، آب را بر روی آنها بسته‌اند، برق را بر روی آنها بسته‌اند، بیمارستانها را بر روی آنها بسته‌اند، دانشگاهها را بر روی آنها بسته‌اند، بیمارانشان را بر سرگذرگاههای کنترل، روزها نگاه می‌دارند تا از زور درد بمیرند با این

نیت که از تعداد فلسطینها کمتر شود چه باقی می‌ماند که از عملیات انتحاری برای رهائی از این وضعیت نا امیدانه گریزان باشند. طبیعی است که در این عملیات انسانهای غیر نظامی نیز کشته می‌شوند ولی مسئولیت سیاسی همه این فجایع به گردن صهیونیستهاست و نه خلق فلسطین. اسرائیل همان سیاستی را دنبال می‌کند که در زمان قرارداد ننگین و دروغین "اسلو" تکرار کرد. سرنوشت صلح دروغین و تبلیغاتی "اسلو" در مقابل ماست. سرنوشت پیشنهاد صلح اخیر که نام درست و حسابی هم ندارد از هم اکنون روشن است. مهمترین مسایل مورد اختلاف به عقب انداخته می‌شود. نه سرنوشت میلیونها تبعیدی و آواره فلسطینی معلوم است و نه سرنوشت بیت المقدس اشغالی و نه سرنوشت آبادیهای یهودی نشین، و نه مسئله آب و امکان بقا و ادامه زندگی یک دولت مستقل فلسطینی. به جای آن ولی اسرائیل خواهان آن است که فلسطینها نخست همدیگر را بکشند، محمود عباس مورد عنایت آنها پلیس فلسطینی تاسیس کند که در درجه نخست بر ضد سایر فلسطینها، بر ضد حماس و جهاد اسلامی برزند و وظیفه موساد اسرائیل و سربازان ارتش اشغالی را بعهده بگیرند. اسم این خیانت را گذاشته‌اند "اقدامات اعتماد برانگیزانه".

با این فضا سازی زهر آگین باید فلسطینها خلع سلاح شوند تا اعتماد اسرائیلیها که طلبکار از کار در آمده‌اند جلب شود و آتوق همه فلسطینها را بنام "مبارزه با تروریسم" بیکباره قتل عام کنند. اگر حقیقتی در این نظریه نهفته بود این اشغالگران آدمکش اسرائیلی بودند که باید سرزمین فلسطین را ترک می‌کردند تا اعتماد مردم فلسطین به آنها جلب شود و نه بر عکس. صهیونیستها که از بازگشت سه میلیون فلسطینی آواره به سرزمین اباة اجدادیشان جلو می‌گیرند، در سراسر دنیا تبلیغ می‌کنند که همه یهودیان در هر کشوریکه هستند، شهروند آن کشور محسوب نمی‌شوند، زیرا وطن واقعی آنها اسرائیل است و از نظر مذهب این "قوم برگزیده" (بخوانید فاشیست و نژاد پرست - توفان) باید به سرزمین مقدس معهود در تورات که **یَهُوه** (الله یهودی - توفان) به ما بخشیده شده است و این سرزمین شامل خاک فلسطین و از جمله همین سرزمینهای غربی اردن است بازگردند. همین تبلیغات صهیونیستی است که در ممالک گوناگون سوظن مردم را نسبت به یهودیان بر می‌انگیزد که مبادا جاسوسان اسرائیل باشند و نه شهروند هر کشور مفروض. همین ایدئولوژی صهیونیستی است که یهودی ستیزی را دامن می‌زند.

همه می‌دانند که سرزمینهای غربی اردن بخشی از خاک اردن بوده است که در جنگ شش روزه توسط ارتش اشغالگر اسرائیل اشغال شده است. حقوقدانان جهان بارها اشاره کرده‌اند که بر اساس قوانین بین‌المللی هیچ دولتی حق ندارد پس از پیروزی ... ادامه در صفحه ۵

تبلیغات امپریالیستها محصولات ماشین جعلیات آنهاست

اسرای سرزمین...

در جنگ سرزمینهای اشغالی را از سکنه اصلیش تخلیه کند و ایادی خود را به آنجا کوچ دهد. اگر این کار صدام حسین در کردستان عراق محکوم است باید در اسرائیل شارون نیز محکوم باشد و از طرف همه مراجع بین‌المللی و از جمله سازمان ملل متحد و دولت ایالات متحده آمریکا محکوم شود. حتی تشکلهای کرد ایران و عراق و ترکیه باید این جنایات اسرائیل را محکوم کنند و به مبارزه با صهیونیستها برخیزند. حال آنکه اسرائیل تاکنون ۲۲۰.۰۰۰ نفر یهودی را در این مناطق اسکان داده است.

دولت اسرائیل با پرداخت اعتبار ارزاقیمت بانکی در حدود ۵۰ هزار دلار، هر یهودی مشتاق خانه را به سرزمینهای غربی اردن می‌فرستد تا صاحب خانه با باغ ضمیمه آن شود. گلهای و بوستانهای آنها از همان آبی سیراب می‌شود که با منحرف کردن مسیر آن و کنترل سرچشمه آن از دادن آن به کودکان فلسطینی دریغ می‌کنند. کودکان از همه جا بی خبر یهودی در آن باغهای سبز و سیراب شادی می‌کنند و کودکان فلسطین از بی آبی می‌میزند و یا در هنگام حمل کوزه‌های آب پس از ساعتها انتظار برای جمع آوری قطره قطره آن طعمه گلوله‌های مسلسل صهیونیستها می‌گردند. آنها خانه‌های مردم فلسطین را مصادره کرده و بین خود با توجیحات پوچ و دروغین مذهبی تقسیم می‌کنند. آیا این تبلیغات زبانی و واقعیت در عمل خود حاکی از آن نیست که در وجود صهیونیسم یک رگ درست و راست وجود ندارد، آنها دور و ریاکارند، ادعاهای صلح آنها شعله افروزی جنگ است؟ این دولت شاید و کلاش و جنایتکار است؟

این اقدامات اعتماد برانگیزانه "را صهیونیستها فقط از فلسطینیا طلب می‌کنند ولی خودشان حاضر نیستند که یک ذره از آنچه در مغز خود دارند کوتاه بیایند. اسرائیلیها در کنار صدها آبادی نشینهای یهودی (که فقط ۱۵۰ عدد آن در منطقه اشغالی سرزمینهای غربی اردن قرار دارد) و آنها را با مصادره اموال مردم فلسطین و بر ویرانه‌های خانه‌های درهم کوفته آنها توسط بولدزهای اسرائیلی بر پا کرده‌اند ۱۰۰ عدد پاسگاههای مرزی دارند که یهودیها در اتومبیلهای مسکونی بسر می‌برند که به آنها آبادیهای موقت قابل اسکان منقول می‌گویند. این آبادیهای موقت منقول بتدریج با گرفتن اتصال آب و برق و جواز ساختمان از صورت موقتی به صورت دائمی و غیر منقول در می‌آیند. دولت اسرائیل در چارچوب اقدامات اعتماد برانگیزانه " وعده کرده بود جلوی کوچ آبادی نشینان یهودی را بگیرد. ولی تمام سیاست شیدانه اسرائیل در این خلاصه شده است که ۱۲ عدد از این مساکن منقول را آتیم آنهائیکه غیر مجاز سرکله‌شان در این اواخر با ماشینهای بزرگ (کاروان) پیدا شده است از

مناطق مورد اشاره براند. یعنی دستور داده که دنده عقب بگیرند و ماشینهای خود را برای عملیات بعدی بجای دیگر ببرند و کشیک بکشند تا دستور بعدی صادر شود. از جلوگیری کردن ساختمان‌های آبادیهای یهودی که اساساً حرفی در میان نیست زیرا این عمل بر ضد نص صریح تورات مقدس است. در حالیکه ظاهراً طرح پیشنهاد صلح آمریکا یعنی "راهنمای مسیر" ساختن آبادیهای یهودی نشین را ممنوع کرده است و عقب نشینی آنها را طلب می‌کند در اوایل ماه ژوئن ۲۰۰۳ عفی عیتام وزیر مسکن اسرائیل اجازه ساختمان ۱۱ هزار آبادی نشین یهودی را صادر کرد. این را می‌گویند دهن کجی به سیاست صلحی که برای فریب فلسطینها علم کرده‌اند و خودشان هم می‌دانند که عوامفریبی و بی ارزش است.

آریل شارون تأیید کرده است که وجود یک دولت فلسطینی را که پیوستگی تمامیت ارضیش تأمین باشد خواهد پذیرفت. طرح این پرسش "پیوستگی"، "سراسری" و یا "بی گسستی" از این جا ناشی می‌شود که صهیونیستها سرزمین فلسطین را مانند جگر زلیخا تکه پاره کرده‌اند و هر محله‌ای را با کشیدن حصار بلندی بدور آن منفرد نموده و به فلسطینها واگذار نموده‌اند. سرزمین فلسطین تکه پاره‌های محصور است که به زندانهای آدمیان بیشتر شباهت دارد تا به "میهن فلسطینی". سرزمینی که نه راهی بدریا خواهد داشت، نه برقی دارد و نه آبی و نه فاضل آبی، نه ارتشی، نه بندری، نه فرودگاهی و در عوض اطرافش را مین و سیم خاردار فرا گرفته است. این دیگر سرزمین نیست مستعمره صهیونیسم است. این همان سیاست نژادپرستانه حکومت سفیدها در آفریقای جنوبی بود که سیاهان را مانند برده‌ها در اردوگاههای محصور خویش بنام "هوم لند" می‌چنانند تا مدعی شوند که سرزمین سیاهان همین چند لکه مورد نظر جغرافیائی است وگرنه سفیدها سرزمین آنها را هرگز اشغال نکرده‌اند (سیاست معروف به آپارتاید-توفان).

آریل شارون باطناً قصد ندارد دولت فلسطینی را در واقعیت نیز بپذیرد. سالی که نکوست از بهارش پیداست. از هم اکنون نقشه می‌کشند که با چه نیرنگی این "پیوستگی تمامیت ارضی" دولت فلسطین را متحقق کنند. سرزمین دولت فلسطینی به همان صورت پاره پاره باقی می‌ماند و از زمان آغاز صلح نیز پاره پاره‌تر می‌شود، سیاست کوچ دادن یهودیان به آبادیهای جدید ادامه خواهد یافت، مصادره و تاراندن مردم فلسطین به قوت خود باقی می‌ماند، این سرزمینهای پاره پاره از هر گونه امکان یک دولت مستقل که بتواند مستقل از صهیونیستها روی پای خود بند شوند محروم خواهند شد و در عوض از طریق پلها و دالانهای زیر زمینی این لکه‌های جغرافیائی بهم متصل می‌شوند و "پیوستگی ارضی

سرزمینهای فلسطینی" مورد نظر آقای شارون را تأمین می‌کنند. "پیوستگی" سرزمین فلسطین فقط از طریق زیر زمینی امکان دارد و آن باین مفهوم است که مردم فلسطین باید با دست خود گور خویش را بکنند و دولت مستقلشان را در زیر زمین ایجاد نمایند تا در روی زمین صهیونیستها پای کوبی کنند و برایش آنها بکشند و کیهان لندن سلطنت طلب و همه سلطنت طلبان نوکر امپریالیسم برایشان دست بزنند.

اسرائیلیها از هم اکنون مشغول آن هستند با کشیدن دیوارهای بلند بتونی مرزهای سرزمینهای اشغالی را از این سرزمینهای محصور و جدا جدای فلسطینی مجزا کنند. برای این کار فقط برای سرزمینهای غربی اردن ۲/۱ میلیارد یورو در نظر گرفته شده است. آنوقت مرزهای مین گذاری شده و سیمهای خاردار، فلسطینها را از مناطق اشغالی جدا می‌کند. طول این دیوار ۶۵۰ کیلومتر است یعنی تقریباً سیصد برابر طول دیوار مشهور برلین که مظهر فقدان دموکراسی، آزادی و اسارت انسانها تبلیغ می‌شد. تا آخر ماه ژوئیه امسال باید ۱۵۰ کیلومتر آن دیوار ساخته شود. البته اسرائیلیها به مرزهای سال ۱۹۶۷ نیز قانع نیستند و متکی به مصوبه جلسه ماه ژوئن سال ۲۰۰۲ هیات وزیران نخست وزیر و وزیر دفاع باید مشترکاً حدود جریان خط مرزی را تعیین کنند. تاکنون شش تا هفت کیلومتر بیش از حدودی که در زمان کشیدن مرزهای آتش بس در زمان جنگ ۶۷ تعیین شده بود را دزدکی به سرزمینهای اشغالی توسط اسرائیل ضمیمه کرده‌اند.

آیا واقعاً این حماس و فلسطینها و حتی جمهوری اسلامی ایران است که مانع استقرار صلح در فلسطین می‌شوند؟ آیا واقعاً مانع اصلی صلح، مردم سرزمین واقعی فلسطین هستند؟ چقدر باید بیشتر بود تا باین حد دروغ گفت. چقدر باید ریاکار بود تا این سانور مدرن، این جعل اخبار و حقایق را بعنوان آزادی بیان و گفتار جا زد. کیهان لندن و "حزب کمونیست کارگری ایران" که متحد یکدیگرند این کار را می‌کنند. جهت حمله آنها اسلام است و از صهیونیستهای اسرائیل حمایت می‌کنند. آقای منصور حکمت لیدر سابق این حزب کیوتس اسرائیل مظهر سوسیالیسمش بود.

آیا راه دیگری برای مردم فلسطین باقی می‌ماند که در گرداب یاس و ناامیدی جز آنکه به عملیات انتحاری متوسل شوند؟ آیا آنها که فاقد یک رهبری توانای کمونیستی هستند راه دیگری هم دارند تا خشم خود را نسبت به این همه ریاکاری و عوامفریبی که بخشی از آن را همین کیهانها بدوش می‌کشند، از قلب تپنده خویش با خون خود بیرون بزنند.

صلح جرج بوش و آریل شارون محکوم به شکست است زیرا نه عادلانه است و نه انسانی. باید آنرا به زباله‌دان تاریخ افکند.

مسبب خونریزیهای در منطقه... ادامه در صفحه ۶

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

اسرای سرزمین...

صهیونیستها هستند. هر انسانی که از دو طرف کشته می‌شود خونش به گردن شارون - بوش است. و در ایران نیز چه جمهوری اسلامی بر سر کار باشد و چه انقلاب مردمی یک رژیم انقلابی و مستقل و مترقی را بر سر کار بیاورد. این رژیم باید از مبارزه مردم فلسطین دفاع کند و باید این امر را در سیاست خارجی خود با اهمیت تلقی کند. زیرا اشغالگران و غارتگران و ضد بشرها هرگز نمی‌توانند دوست مردم ایران باشند. برخورد به اسرائیل اتفاقاً دارد به محکی در شناخت دوستان و دشمنان مردم ایران بدل می‌شود، به محکی که سره را از ناسره تمیز دهیم. همانگونه که اشغال افغانستان توسط امپریالیستها به این محک بدل شد.

انقلاب به...

طبقاتی خرده بورژوازی و میل وی به سمت قدرت و تزلزل روحیه وی در تحولات اجتماعی در شرایط فقدان حزب قدرتمند واحد طبقه کارگر، عرصه مادی سقوط به اعماق را فراهم می‌آورد. مدعی بی تاج و تخت پادشاهی ایران آخرین تمرینات فن عوامفریبی و درازگویی بی محتوی خود را با یاری کارشناسان و آموزگاران دست آموز سازمان "سیا" به پایان می‌رساند تا از "هیولای وجودش" دل ملاءهای در قدرت آب شود و زودتر با امپریالیسم آمریکا کنار بیایند. وی می‌آموزد که چگونه از زیر پاسخ شفاف به پرسشهای روشن و محق مردم در رود و همه پاسخها را به روز قیامت حواله دهد. با این استدلال که امروز روز "همه با هم است"، روز "اتحاد، مبارزه پیروزی" است. شعار بی نتیجه "همه با هم" را از خمینی وام گرفته و سفیهانه فکر کرده است سحر و جادویی در این شعار نهفته است و اگر ملقمه‌ای از کمونیستهای کارگری آمریکائی ("حزب کمونیست کارگری ایران" توفان)، سلطنت طلبان رنگارنگ، شیفتگان کور دموکراسی آمریکائی و سایر اپوزیسیون سازشکار و ضد انقلابی ایران را سر و هم کند بخت پیرویش زیاد می‌شود. این فضای تبلیغاتی گرچه که در ایران موثر نیست ولی گویا در میان پاره‌ای از روشنفکران خریدارانی دارد. تلاشها افزایش یافته تا از هم اکنون بر سر اشغال کرسیهای صدارت و وزارت شایستگیها به آزمایش گذارده شود.

نشریات و بلندگوهای سلطنت طلب نیز تمام امکانات تبلیغاتی خویش را در اختیار این سرخوردگان مبارزه، در اختیار این رفیقان نیمه راه که تقاله‌های طبیعی هر انقلاب شکست خورده تاریخی هستند قرار می‌دهند. روشنفکر خرده بورژوا خاصیت و یا بی بو و خاصیتش در این است که انقلاب را به شرط چاقو قبول دارد. یکی از آنها حتی حاضر است آنقدر نجاست بخورد تا

شاه مجدداً بر سر کار آید. دیگری از شرکتش در انقلاب بی‌زار است و یکی دیگر اظهار پشیمانی می‌کند که چرا در ایران اساساً انقلاب شده است و... و نشریات سلطنت طلب نیز این اعتراف نامه توابعان را با حروف درشت در نشریات خود چاپ کرده و بنفع خود از آنها بهره‌برداری می‌کنند.

روشنفکری در تشریح "تلاش" به جهالت خود اعتراف می‌کند که در زمان شاه کتاب کم می‌خوانده است و حال با خواندن کتب فراوان و متنوع و تماس با اعلیحضرت بعدی و آقای داریوش همایون چشم و گوشش نسبت به گذشته باز شده است و به گذشته خود انتقادی برخورد می‌کند.

آخر باید با ایشان توضیح داد که جهالت ایشان نه در تنها در گذشته بلکه در زمان حال نیز ناشی از وجود رژیم شاهنشاهی، این اعلیحضرتها، والاحضرتها، و داریوش همایونها و... بوده است که بعنوان اندیشمندان ارکان استبداد رژیم گذشته در جهت تحمیل افکار مردم ایران گام بر می‌داشتند. اگر در زمان رژیم گذشته کتابی در دسترس مردم نبود تا به ماهیت رژیم سلطنت و یا اسلام پی ببرند مسئولیت مستقیمش به گردن همان کسانی است که ایشان امروز در پی تبریته و ستایش از آنها هستند. تاریخ را که نمی‌شود دگرگون جلوه داد. بر عکس در زمان رژیم گذشته تا دلناتن بخواهد در تجلیل از خدمات رضا شاه قلدر که عنوان کبیر را ضمیمه‌اش کرده بودند کتاب فراوان بود و بی خطر در دسترس همگان قرار داشت و هر کسی برای تحصیل آنها امکان داشت. پس چرا این دروغهای سلطنت طلبان در مورد پیشرفتهای ایران در زمان رضا شاه در اراده مردم ایران برای سرنگونی این رژیم منفور تغییری ایجاد نکرد؟ نکند این روشنفکر توبه کار قصد دارد مبارزه پدران ما با رضا شاه و امپریالیسم استعمارگر انگلستان، مبارزه مردم ما با فراداد ۱۹۱۹ و وثوق الدوله، مبارزه مردم ما با قرارداد اسارت آور نفت با کمپانی بریتیش پترولیوم را نیز تخطئه کند؟

ما در این مقاله قصد نداریم یک استدلالات این خود فریبان پیردازیم. آنها که به این راحتی سقوط می‌کنند و رنگ عوض می‌نمایند، نه گذشته را فهمیده بودند و نه حال را می‌فهمند و در آینده نیز ناچارند به گذشته زنگ زنده چنگ بیاندازند. اینها آن روشنفکرانی خواهند بود که نام آور نیستند، ننگ آورند.

تاریخ بشریت سرشار از مبارزه مردم برای دسیابی به زندگی بهتر، به عدالت و آسایش بیشتر است. توده‌های مردم که تاریخ جهان را ساخته‌اند و در آینده نیز خواهند ساخت هر بار برای آمال و آرزوهای انسانی خویش آماده فداکاری شده و جان خود را در راه هموار کردن مسیر جامعه‌ای آزاد و شکوفان برای نسلهای بعدی فدا کرده‌اند. باید در مقابل این انسانها سر تعظیم

فرود آورد.

آنچه را که ما امروز در جهان به عنوان دست‌آورد بشریت داریم، حقوقی که به آن دست پیدا کرده‌ایم، حداقل آسایشی که صاحب آنیم و... محصول مبارزه میلیاردها مردم جهان است.

این مردم هرگز کاسبکارانه به امر مبارزه اجتماعی نگاه نکردند، شیر و یا خط نیانداختند، استخاره نکردند تا نرخ خوب و بد انقلاب را محک زنند.

انقلاب مجلس مهمانی نیست و در آن حلوا خیر نمی‌کنند. وقتی بردگان در قیام اسپارتاکوس بر علیه رم برخاستند هندوانه انقلاب را با شرط چاقو نخریدند، و زمانی نیز که انقلاب بردگان در آن مرحله شکست خورد از شرکت خویش در انقلاب اظهار پشیمانی نکردند زیرا نتایج عینی مبارزه آنها برای نسلهای بعدی جهت تاریخ را دگرگون کرده بود و تکامل تاریخ را گامی به جلو برد. انقلاب آنها انقلابی تاریخمند و تاریخساز بود. اسپارتاکوس و قیام بردگان شکست خورد ولی برده‌داری کهن از بین رفت.

وقتی بوگاجوف قیام کرد، وقتی زاپاتا برای تصاحب زمین برخاست چرتکه نیانداخته بودند که حسابشان حتماً درست از کار در می‌آید و دهقانان صاحب زمین شوند. وقتی شهرها از طریق روستاها در چین، ویتنام و... محاصره شد و جنگ توده‌ای طولانی در گرفت سرنوشت جنگ از روز نخست معلوم نبود ولی شکست قیام بوگاجوف و زاپاتا و پیروزی انقلاب چین و ویتنام نقطه پایانی بر دوران فئودالیسم گذاشت و جهان را به سمت بالاتری به پیش برد. حتی شاه ایران این نوکر سر سپرده امپریالیسم ناچار شد از ترس انقلاب دهقانی با فشار امپریالیسم خارجی به اصلاحات ضد انقلابی از بالا تن در دهد تا جلوی انقلاب از پائین را بگیرد که البته حسابش در این زمینه نیز عوضی از کار در آمد.

انقلاب مشروطیت ایران که نخستین انقلاب دموکراتیک در آسیاست نخست سرکوب شد و سرانجام با نیمه موفقیتی که به کاهش اختیارات شاه منجر شده بود به پایان رسید. مبارزان و مجاهدانی که در این انقلاب شرکت کردند و جان باختند مسلماً انتظارات بیشتری از تلاشها و جانبازیهای خود داشتند. ولی همین شکست انقلاب مشروطیت خود پیروزی بورژوازی در ایران و کاهش قدرت آخوندها بود. در تاریخ ایران دور جدیدی از مبارزه آغاز می‌شد که مفهوم ملیت، مبارزه ملی و ضد استعماری را جلای فراوان می‌داد، از قدرت شاه و روحانیت می‌کاست.

قیام ملی و دموکراتیک جنگل نیز با توطئه امپریالیسم انگلستان بدست رضا خان قلدر و در نتیجه اشتباهات جنگلیها به شکست انجامید ولی کسی از این شکستها که همواره مادر پیروزیند نتیجه نگرفت که باید تاریخ را به عقب برگرداند، به تاریخ قبل از انقلابها فرار کرد، به قعر اعماق رفت و در ادامه در صفحه ۷

جنایات رهبران صهیونیسم در فلسطین جنایت علیه بشریت است

انقلاب به...

گذشته شنا کرد تا تمام حواس پنجگانه به تعفن آنها خو بگیرد.

نهیضت ملی شدن صنعت نفت با توطئه دربار و امپریالیستهای آمریکا و انگلیس به شکست انجامید ولی از آن روز خواب بر چشمان امپریالیستها در این منطقه نرفته است و شاه این عامل دست نشانده امپریالیسم در انقلاب شکوهمند بهمن سرانجام سرنگون شد و سلطنت برای همیشه به مزبله تاریخ فرستاده شد. در این مبارزه، در ۲۳ تیر و ۳۰ تیر، در ۲۸ مرداد و ۱۶ آذر، در نهضت دموکراتیک آذربایجان و کردستان دهها هزار نفر شربت شهادت نوشیدند و در راه آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی جان باختند. این دستاورد مردم در سرنگونی رژیم سلطنت محصول یک دوران تاریخی از جنبش تباکو تا امروز است و در این جهت نیز تحول خویش را ادامه می دهد. آنها که تنه خرسک خود را در مقابل چرخ تاریخ می اندازند تا از حرکت پیشرونده و بالنده آن جلوگیرند له و لورده خواهند شد.

نهضت کمونیستی ایران که همواره آماج سرکوب ارتجاع ایران بوده و خواهد بود، از طعم شکستی به طعم شکست بعدی می رود ولی دستاوردهای این نهضت چون شمعی فروزان از نسلی به نسل دیگر می رسد و این سنت انقلابی جاودان را هیچ نیروی اهریمنی نمی تواند از میان بردارد. دیدن شکست ولی ندیدن تحول در زیر، دیدن نا امیدها ولی ندیدن نهال بالنده امیدواری و پیشرفت، ناینیائی سیاسی، درک نکردن روند انقلاب و قانونمندیهای آن است. این وضع قانون همه انقلابها است و تا بوده چنین بوده و در آینده نیز چنین خواهد بود.

روشنفکر خرده بورژوا نمی فهمد که انقلاب کار توده مردم است و نه روشنفکر قهرمان و یا چریک مسلح، وقتی توده مردم به خیابان آمد و سیل انقلاب جاری شد این وظیفه روشنفکران سیاسی، فعالان سیاسی، سازمانها، تشکلهای مترقی و در درجه اول حزب طبقه کارگر است که با فداکاری و از جانگذشتگی، طرح شعارهای درست رهبری مبارزه مردم را به کف آورده آنرا در جهت درست رهبری کند. اینجا سخن بر سر شرکت یا عدم شرکت در انقلاب نیست. شرکت خویش را در انقلاب نمی شود از قبل به شروط فرضی منوط کرد. انقلاب هندوانه نیست که بشود آنرا با شرط چاقو خرید. وقتی سیل میلیونی مردم در خیابانها جاری شد یک انسان شرافتمند، یک انسان انقلابی هرگز به خود اجازه نمی دهد که فقط ناظر بر صحنه مبارزه باشد. وی می رود تا به دین خویش در انقلاب در حد خود وفا کند. از این وفاداریهاست که نیروی میلیونی و انسانی لایزال خلق بر می خیزد و سدها را می شکند. وظیفه انسانی و انقلابی وی حکم می کند که در انقلاب شرکت کند و تلاش نماید مظهر خود را به آن بزند. روشن

است که این مظهر را از طریق سازمانهای متشکل بهتر می توان بهر انقلابی زد. روشنفکر خرده بورژوا چون خود را مرکز جهان می داند، تحلیلش را از انقلاب نه بر اساس واقعیتهای خارجی بلکه بر اساس تمایلات ذهنی خویش قرار می دهد. انقلاب بد بوده چون وی در رهبری آن نبوده است، چون وی به خواستههای خود نرسیده است، چون وضع وی بد شده است، چون وی با شرکتش در انقلاب گناه کرده است... آنها قادر نیستند به نقش تاریخی و زیرمندساز این انقلاب نظر افکنند. برخی از این روشنفکران برآنند که انقلاب آنست که حتماً پیروز شود. پس انقلاب ناپیروز انقلاب نیست. این تفکر نفی نقش مبارزه مردم و بستن دست هرکس در تحلیل انقلاب و نتایج تاریخی و بعدی آن است. آنها امر انقلاب را کاملاً ساده کرده اند. اگر خوب از کار در آمد انقلاب بوده است و اگر بد در آمد عطایش را به لقای می بخشد.

وقتی کموناردها در کمون پاریس در فرانسه قیام کردند مارکس این قیام مسلحانه را زود رس می دانست و در این تحلیل خود پیشگوئی شکست آنرا منظور کرده بود ولی وی هرگز مردم را فرانوخواند از مبارزه و قیام دست بردارند و برای ساعت سعد بست بنشینند و ذکر خیر بگیرند. وقتی قیام درگرفت وی نیز در آن فعالانه شرکت کرد و تجربه پیروزی و شکست آنرا با هم آموخت. این برخورد مارکس به مسئله انقلاب برخورد همه کمونیستها است. آنها شرکت در انقلاب را محول به کسب نتایج خوب و مطلوب از آن نمی کنند زیرا که امر مبارزه به فعالیت، به شرکت طبقات، به تناسب قوای طبقاتی، به قدرت نیروی رهبری کننده و... بستگی دارد. شرکت در فرآیند انقلاب این امکان را به نیروهای انقلابی می دهد تا اساساً امکان آنرا داشته باشند تا مظهر خویش را بر انقلاب بزنند. با خانه نشینی پیروزی هیچ انقلابی متصور نیست. این امر حیاتی را روشنفکر خرده بورژوا نمی فهمد. چون نه به نقش مردم اهمیت داده و می دهد و نه برای نقش رهبری ارزش قایل است. وی بجای روشنی خطوط به نقاط مواضع ایمان دارد.

شرکت در انقلاب بهمن نیز با همین انگیزه صورت گرفت. تنها مرتجعین، دشمنان مردم، عمال امپریالیسم، آنها که خواهان اسارت ایران بودند، کسانی که قیام سلطنت را می پذیرفتند در کناری ایستاده بودند و برای حفظ وضع موجود کف می زدند. مردم ایران برای یک تحول زیربنائی به خیابانها آمدند و همین که تا به امروز در ایران حکومت نظامی غیر رسمی برقرار است و شعله انقلاب خاموش نشده است نشان می دهد که شرکت مردم در انقلاب درست بوده و باید این انقلاب را تکامل داد و نه آنکه با عجز و لابه به عقب برگشت و طلب مغفرت نمود. باید انقلاب را تکامل داد تا مردم به همه رویاهای خویش که محرک آنها در انقلاب بود دست یابند. همین خواسته است که امروز نیز مردم را به

میدان مبارزه می آورد. بخت برونرفت از مفاک تاریخ ارتجاع سلطنتی فقط از راه این روزنه‌ی موجود مقدور بود، فقط از این راه واقعی و موجود بود که امکان پیروزی مطلوب وجود داشت در غیر این صورت باید به تاریکی خوفناک دوران پهلوی تن می دادیم. در این جا سخن بر سر سرنوشت مردم ایران و توده میلیونی آنها است و نه چند ده هزار سلطنت طلب مفت خور که جز لجن پراکنی نسبت به هر چه انقلاب (البته بجز انقلابی که بنفع خود آنها باشد) کار دیگری ندارند.

امروز نیروهای مترقی ایران خواهان انقلابی هستند که بساط نیروهای مذهبی را بر چیند. آیا از قبل می توان پیامبرانه به یقین پیشگوئی کرد که نتایج این انقلاب چه خواهد بود؟ ما که نه حضرت عباس در موقع سقوط از اسب در راه امامزاده داود زیر بغلمان را گرفته و نه تصویرمان در ماه نقش بسته چگونه قادریم این وحی مُنزل را به اطلاع مردم برسانیم؟

آیا این امر برای یک نیروی انقلابی دلیل موجهی است تا از شرکت در انقلاب سرباز زند و از مردم دعوت کند که لطفاً صبر کنند تا این حضرات انقلابی از کار روزانه فراغت حاصل کرده و وقت رهبری انقلاب را داشته باشند؟

وقتی انقلاب در روند تحول خود پخته شد و از راه رسید، خشک و تر را با هم می سوزاند. در آن زمان جای بگو مگو نیست. فقط شرکت در انقلاب و تلاش برای کسب رهبری آن در دستور کار قرار دارد. احتمال پیروزی فقط در نتیجه شرکت بدست می آید. آنها که شرکت در انقلاب را منوط به کسب و یا از پیش دانستن نتایج مطلوب می کنند همواره در کنار ارتجاع باقی می مانند و بی حرکتی خویش را با تئوری پردازیهای ضد انقلابی توجیه می کنند.

کمونیستها در انقلاب آتی مردم ایران نیز مسلماً شرکت خواهند کرد و تنها از این راه و فقط از این راه می کوشند با استحکام حزب واحد طبقه کارگر ایران در یک مبارزه خستگی ناپذیر و بیرحمانه رهبری مبارزه مردم را با کسب اعتماد آنها به کف آورند. طبیعتاً دشمنان مردم ایران و با سایر طبقات اجتماعی نیز تلاش دارند رهبری این مبارزه را به کف آورند، نتایج این زورآزمائی طبقاتی را از قبل نمی توان دانست. ماهیت انقلاب را طبیعتاً نتایج به کف آمده و ماهیت رهبری انقلاب تعیین می کند.

اگر شکست انقلابات و انحراف آنها معیار حقیقت بود نمی بایست هیچگاه انقلابی در تاریخ رخ دهد و حال آنکه دوران انقلابات و این بار انقلابات پرولتری با نیروی بیشتر فرا می رسد. و آن وقت همین روشنفکران خرده بورژوا که خود را به سلطنت طلبان فروخته اند حاضرند اسلحه بدست در کنار سلطنت طلبان بر علیه مردم کشورشان بسیج شوند. تئوریهای مسخره آنها راه دیگری برایشان باقی نمی گذارد.

سازمانهای سلطنت طلب نوکران امپریالیست آمریکا هستند

عراق گورستان...

وابستگی به کمپانی‌های آمریکائی و یا وابستگی به بازار دلار به فقر و ورشکستگی دچار آمده‌اند، در برزیل کودکان خیابانی را با جوخه‌های مرگ بطور رسمی با سفارش سرمایه‌داران می‌کشند، در آرژانتین مردم بنان شب محتاج شده‌اند و در برزیل آخرین تلاش را می‌کنند تا از فاجعه‌ای نظیر آرژانتین جلوگیری کنند، این وضعیت سیل مهاجرین غیر قانونی را به آمریکا افزایش داده است. انسانهاییکه در پی لقمه‌ای نان از همه چیز خود گذشته‌اند و از زندگی هیچ تصویری جز پر کردن شکم و کار سخت روزانه شبانه ندارند. امپریالیسم آمریکا با دانائی به وضعیت آنها و به روحیه یاس و ناچاری و بی‌وسیلگی آنها اعلام کرد که هر کس از این مهاجرین غیر قانونی داوطلبانه به ارتش آمریکا وارد شود تا به عراق برود به وی کارت سبز اقامت آمریکا را می‌دهیم. آنوقت بود که ارتشی از این انسانهای فلک زده برای خط اول جبهه ساختند که سرنگونی به دالان مرگ را راه نجات خویش می‌دانستند. آنها با گذار از این دالان تاریک و بی‌برو برگشت مرگ می‌توانستند به بهشت آمریکا بدون "درد سر" پا بگذارند. برگردن آنها کلید بهشت نیسته بودند، کارت سبز اقامت آمریکا بود که با "درد و بی‌سری" صادر می‌شد. کلید بهشت امپریالیستها سر و صدا ندارد، با پنبه سر می‌برند، بندهای اقتصادی، ناچاری، اجبار و نیاز عمومی هدایت مغزها و دستها را به کف می‌گیرند. این بود بسیاری بطور "دموکراتیک و آزادانه و داوطلبانه" در جامعه متمدن آمریکا این راه را انتخاب کردند، حقوقشان کمتر بود، کشته شدنشان بی‌سر و صدا بود و بستگانی را که در آمریکا فاقد آن بودند بر نمی‌انگیخت و در عین چه کسی در این دوره زمانه برای انسانهای دست دوم تره خورد می‌کند. اولین قربانی جنگ در عراق یک سرباز آمریکائی با تبار السالوادوری بود که برای نجات خود و خانواده‌اش بخاطر یک لقمه نان با پذیرش خطر به آمریکا بطور غیر قانونی وارد شده بود. وی به عنوان یک سرباز اشغالگر به قتل رسید و جنازه وی را با تشریفات عوامفریبانه آخوندی همراه با یک کارت سبز اقامت دائمی در آمریکا به زن و فرزندش تقدیم کردند. وی نیز چه زمانیکه در السالوادور بود و چه در زمان مهاجرت غیر قانونی و چه در صحرای گرم عراق قربانی امپریالیسم آمریکا بود و تا موقع مرگ به این امر آگاه نشد. کمپانیهای بی‌وجدان سرمایه‌داری مردم اسپر و فقیر را برای کسب سودهای سرسام‌آور به جان هم می‌اندازند و از جاری شدن خون آنها در مسیر خواسته‌هایشان بیشترین منافع را می‌برند. همین سیاست را امپریالیسم آمریکا در مورد ایرانهای مهاجر در پیش گرفت، چه کسانی بهتر از ایرانیها که هم قد و بالایشان به مردم منطقه می‌خورد، هم عربی را زودتر از آمریکائیها یاد می‌گیرند، هم مسلمانند و هم دل پری از

عراقیهای متجاوز به ایران دارند، لیکن در اثر مقاومت جمعی ایرانیها این دسیسه امپریالیسم آمریکا در لباس اداره مهاجرت برهم خورد و کسی آرزو از این سیاست سر در نیآورد. کشته شدن این شهروند السالوادوری که با کلید بهشت به آن دنیا اعزام شد، افکار عمومی مردم جهان را به این وضعیت جلب کرد و آنها فهمیدند که سربازان آمریکائی خود نیز چه سرنوشت غم‌انگیزی دارند. امپریالیستها هم از توبره می‌خورند و هم از آخور، ولی این سیاستها همه و همه موقتی است. حتی در خود ایالات متحد امپریالیسم صدای اعتراض مردم در آمده است.

امروز دیگر روشن است که مقالات "توفان" در مورد عراق صد در صد صحت خویش را ثابت کرده است. امروز روشن است که پیشگویی مارکسیست لنینیستها چون بر اساس علمی استوار است درست از کار در می‌آید، امروز روشن است که کسی که امپریالیسم را بشناسد امکان خطایش کمتر است تا آن کس که از وی خدای زیبایی می‌سازد. اکنون خود امپریالیستها نیز پذیرفته‌اند که عراق خطری برای صلح جهانی نبوده است، آنها پذیرفته‌اند که عراق نه اسلحه اتمی داشته، نه سلاحهای کشتار جمعی و نه گاز شیمیائی و... آنها پذیرفته‌اند که این صدام حسین نبوده که دروغ می‌گفته، این جرج بوش، آریل شارون، تونی بلر بوده‌اند که فریبکار بوده، دروغ می‌گفته‌اند، و مردم را فریب می‌داده‌اند.

تصورش را بکنید دولتهای رسمی دو کشور جهان با دروغ و دغل شاخدار و مدارک جعلی روشن، در همه مراجع بین‌المللی حضور بهم رساندند، نطقهای غرا کردند، تهدید و تطمیع نمودند، برای صلح و انسانیت و حقوق بشر در عراق، برای کردهای عراقی فریب خورده و آلت دست شده دل سوزاندند، مشتی خود فروخته و گماشته امپریالیستها را اعم از عرب یا کرد برای توجیه اشغال و آدمکنی به پشت دوربینهای رسانه‌های گروهی بخاطر گرفتن فتوا آوردند تا زمینه را برای تجاوز به کشوری و قتل عام مردم آن کشور فراهم آوردند. بریش سازمان المللی که تا دیروز با دست وی هر کاری را که می‌خواستند انجام می‌دادند خندیدند و اعلام کردند "آره ماگردن کلفتیم حرفی دارید؟" آنوقت این کشورها هم "دموکرات" اند، هم "آزادخواه"، هم "انساندوست" و... ذره‌ای هم از این برجستگیها سائیده نشده است. برای شیفتگان آمریکائیها صدها بار از این اسناد غیر قابل انکار روکنید مانند خواندن یاسین بگوش خراست.

امروز که دیگر کتمان حقایق به علت تضاد امپریالیستها، تضاد خود انحصارات امپریالیستی در درون ممالک متروپل، و مهمتر مبارزه مردم عراق و جهان مقدر نیست بتدریج اعتراف می‌کنند که دروغ گفته‌اند. مردم جهان و مراجع بین‌المللی را فریب

داده‌اند. ولی گناهی را براحتمی سرپا گرفتن یک بچه به گردن گزارشهای سازمانهای مخفی امنیتی که "طبیعتاً" افشاء اسرارشان مغایر منافع ملی است می‌گذارند. با این دروغ جدید دروغ قبلی را پرده پوشی می‌کنند. حتی حاضر نیستند مسئولین این افتضاح جهانی را از کار برکنار کنند. چون حقیقتاً نمی‌توان آقای جرج نت رئیس سازمان "سیا" را بخاطر به گردن گرفتن بار سنگین دروغهای روسای خود و فداکاری بزرگ شخصی بخاطر حفظ منافع ملی!!؟؟ (بخوانید امپریالیستی و جنایتکارانه - توفان) از کار برکنار کرد. باید وی را ارتقاء درجه داد. این بی‌توجهی به افکار عمومی نشانه بی‌ارزش بودن مردم و جانانشان برای این محافل جنایتکار امپریالیستی است. آنها تلاش می‌کنند این افتضاح جهانی را کوچک جلوه دهند. میلیونها مردم بی‌خانمان شده، منطقه برهم ریخته، هزاران نفر تا کنون کشته شده‌اند، میلیاردها دلار مالیات مردم به جیب سرمایه‌داران رفته و نابود شده است و... ولی این مسایل از نظر آنها کوچک و بی‌اهمیت است. وای به روزی که یک میلیونیم این افتضاح در مورد دشمنان امپریالیسم صادق بود، آنوقت بی‌ارزشترین مسایل، ناچیزترین آنها به بزرگترین مسئله جهان بدل می‌شد. تونی بلر و جرج بوش گناهان را به گردن سازمانهای جاسوسی انداختند تا از زیر ضربه مخالفین رها شوند. ولی ماهیت این دروغها قبل از حمله امپریالیستها به عراق روشن بود، همین نشریه "توفان" به استناد اسناد غیر قابل انکار در طی مقالات متعددی این دروغها را بر ملا ساخته بود. در این جا سخن از اشتباه جرج بوش و دروغ "سیا" و یا اشتباه تونی بلر و دروغ "ام.آی.۶" در میان نیست، سخن بر سر دروغ همه دستگاه امپریالیستی است که از حقوق بی‌قید و شرط آزادیهای دموکراتیک، از حق بیان آزادانه دروغ، از حق بی‌حد و حصر انتشار افکار جعلی، از حق پوشاندن دروغی بزرگ با دروغی بزرگتر برخوردار است. اینجا سخن بر سر اشتباه و یا دروغگویی نیست، دول معظم آمریکا و انگلیس اسناد جعلی درست کردند که در قانون هر کشور غیر متمدن و عقب مانده‌ای نیز جرم جنائی محسوب می‌شود.

البرادعی رئیس کمیسیون تحقیق سلاحهای کشتار جمعی سازمان ملل قبل از حمله امپریالیستها به عراق اعلام کرد که سند خریداری لوله آلومینیومی از کشور نیجر که گویا در تدارک و تهیه ماده غنی شده اورانیم بکار می‌رود و سند خرید اورانیم از همان کشور جعلی است.

امروز به گفته خود آنها این جعل سند توسط سازمانهای جاسوسی ایتالیائی انجام گرفته است. حتی سازمان "سیا" که در مورد این خبر ساختگی ظنن بوده است یکی از دیپلماتهای با تجربه خویش بنام آقای جوزف ویلسون را به نیجر برای تحقیق ... ادامه در صفحه ۹

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

عراق گورستان...

و بررسی می‌فرستد. وی در گزارش خود به "سیا" از جعلی بودن این اسناد پرده بر می‌دارد. اتفاقاً علیرغم اینکه تشکیلات‌های امنیتی همانگونه که وظایف آنها تعریف شده و بر اساس آن انجام وظیفه می‌کنند حقایق را کشف و در اختیار مسئولین سیاسی مملکت قرار داده‌اند، سیاستمداران با آگاهی برای پیشبرد سیاسی که در پیش داشتند به جعل سند دست زده‌اند. جرج بوش در گزارش خود به ملت آمریکا این دروغها را آزادانه و دموکراتیک توسط کلیه دستگاههای تبلیغاتی و رسانه‌های گروهی پخش کرده است. آنها علیرغم آگاهی باین امر دروغ گفته‌اند زیرا سیاست تجاوز به عراق، کنترل چاههای نفت، تنبیه عراق که چرا پرداختهای بین‌المللیش را از دلار به یورو تبدیل کرده بود... باین دروغها نیاز داشت.

در قبل از حمله امپریالیستها به عراق روشن بود که سندی که کالین پاول به استناد گزارش سازمانهای جاسوسی انگلستان ارائه داد رونویسی از رساله دکترای موجود در اینترنت بوده است که صاحبش نیز پیدا شد. آیا می‌توان به این دروغ بزرگتر امپریالیستها باور کرد که آنها از همه جا بیخبر بوده و جرج بوش و تونی بلر جنایتکار خود قربانیان دسیسه‌های سازمانهای جاسوسی خودی بوده‌اند؟ چقدر باید انسانی احمق باشد تا این قسم‌های حضرت عباس را بپذیرد؟

آقای چینی معاون ریاست جمهوری آمریکا در ماه مارس ۲۰۰۳ مدت کوتاهی قبل از حمله به عراق بر اساس گزارش نشریه تایم مورخ اول ژوئن ۲۰۰۳ اظهار داشت: "ما بر این باوریم که صدام حسین واقعاً مجدداً سلاحهای اتمی تولید کرده است".

تونی بلر در در ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۲ اعلام کرد: "عراق صاحب سلاحهای میکروبی و بیولوژیک است... موشکهایش در عرض ۴۵ دقیقه آماده پرتاب اند".

آقای وزیر امور خارجه سیاه‌پوست و مهربان آمریکاکه گویا از همکار خشن‌اش بنام آقای رامفلد متمایز است در مجمع شورای امنیت سازمان ملل متحد در ۵ فوریه ۲۰۰۳ اعلام کرد: "صدام حسین در مورد یک دوجین مولد امراض بیولوژیک تحقیقات کرده است که می‌توانند بیماریهایی مانند زخم سیاه، طاعون، تیفوس، وبا، آبله و یرقان را موجب شوند".

شخص شخیص رئیس جمهوری آمریکا در ۸ فوریه ۲۰۰۳ پس از مذاکراتش با آقای کالین پاول ادعاهای زیر را در مقابل خبرنگاران بیان کرد: "عراق کارشناسان مواد منفجره، کارشناسان وارد بامور جعل اسناد در اختیار القاعده گذاشته است. آنها به القاعده شیوه استفاده از سلاحهای بیولوژیک را آموزش داده‌اند. در اواخر سال ۱۹۹۰ یک مامور القاعده چندین بار در عراق بوده تا به عراقیها برای تهیه گاز سمی و سموم یاری رساند".

آیا این دروغهای شاخدار را نیز روسای سازمانهای جاسوسی ساخته و پرداخته بودند و یا اینکه ناشی از اختراعات مغزهای بیمار نمایندگان انحصارات امپریالیستی است که استفاده از هر وسیله‌ای را برای کسب حداکثر سود مجاز می‌شناسند.

این دروغهای رسمی را همه رسانه‌های گروهی دموکرات و آزاد آمریکا نظیر وال استریت ژورنال، واشنگتن پست، نیویورک تایمز، سی.ان.ان، فوکس نیوز، ام اس سی ان، و رادیوی زنجیره‌ای کلیر شائل با ۱۲۲۵ ایستگاه رادیویی در سراسر جهان پخش کردند. برای ایجاد رعب وحشت پراکندند.

یادمان نرود کیهان لندن سلطنت طلب را بفراموشی نسپاریم که در میان وابستگان به امپریالیسم و صهیونیسم، در میان سانوسورچیان و جاعلین اخبار گام را از بقیه روده بود. نباشد که گزارش آقای جرج نتت را برای سردبیر کیهان خصوصاً پست کرده باشند؟

نه چیک زدم...

فرمولبندیهای محضردارانه

قطعنامه در بهترین حالت نشانه لاقیدی و بی مسئولیتی نسبت به عواقب اعمال این حزب برای کمونیسم و کارگران است، و در بدترین حالت نشانه جهتگیری رهبری حزب کمونیست کارگری ایران به سمتی است که حتی خودشان هم آفتدر برایش حقانیت قایل نیستند تا بر تشکیلات و حتی کمیته مرکزی اش آشکار کنند.

سپتامبر ۱۹۹۸ - شهریور ۱۳۷۸

این دیگر اتهاماتی نیست که حزب کار ایران (توفان) به این تشکیلات می‌زند. رفقای سابقشان همان سخنان توفان را با قید احتیاط و در "بهترین حالت نشانه لاقیدی و بی مسئولیتی" شمرده‌اند. و هر انسان سیاسی فوراً درک می‌کند که بوی پول به مشام آنها رسیده است. عروس آنها خیلی جهیزیه طلبکار است.

این ما نیستیم که می‌گوییم از توافقنامه‌های پشت پرده و بدور از نظر مردم بوی تعفن همدستی و همکاری یا صهیونیسم و امپریالیسم می‌آید. آیا مسخره نیست که وزنی پرکاهی حزب "پر هیبت" شما را در کف‌های و مجموعه سازمانهای جاسوسی امپریالیستها و صهیونیستها را در کف دیگر قرار داد و با هم سنجید و از شرایط مساوی سخن راند. لطفاً قدری کوتاه بیائید.

مرثیه‌ای...

باشند دهان مردم را می‌بوئیدند و در پستوها خانه‌های آنها جستجو می‌کردند تا مبادا کسی بنحوی از انحاء با ایده کمونیستی در تماس قرار گرفته باشد. در کمیسیونهای رسیدگی به جرایم کسانی که آنها را متهم به داشتن "رفتار غیر آمریکائی" می‌کردند به صراحت به تفتیش عقاید می‌پرداختند و از متهمین می‌خواستند که اگر کمونیست نیستند، اگر افکار کمونیستی ندارند و

تحت تاثیر این افکار قرار ندارند، اگر عضو تشکل کمونیستی که آنرا بیماری می‌دانستند نیستند باید بطور علنی کمونیسم را محکوم کنند، افراد مشکوک را به پلیس لو دهند و نسبت به کمونیسم ابراز انزجار نمایند. کار تفتیش عقاید قرون وسطائی در آمریکای "مدرن" و "مترقی" به جائی رسید که شمار بسیاری از روشنفکران متعهد آن جامعه کمیته‌ای برای حمایت از متمم قانون اساسی آمریکا که در آن تفتیش عقاید جرم محسوب می‌شد، بوجود آوردند و دولت آمریکا را به زیر پا گذاشتن دستاوردهای مبارزه مردم آمریکا متهم کردند. ولی مگر دولت طبقاتی و امپریالیستی آمریکا که بود و نبودش در قوه مجریه و قضائیه خلاصه می‌شود. گوشش به این حرفهای "غیر آمریکائی" بدهکار بود. دوران مک کارتی دوران خفقان و لکه ننگی در تاریخ آمریکاست که پرچم مبارزه ضد کمونیستی و ضد اتحاد جماهیر شوروی لنینی - استالینی را پیا داشته بودند. این دوران آغاز دوران جنگ سرد و سرکوب دموکراسی در سراسر جهان بعد از جنگ است. فهرست قربانیان این دوره سیاه بسیار طویل است.

کاترین هیپورن بعنوان یک بازیگر جوان و متعهد تمام سنگینی آینده شغلی و دورنمای زندگی هنری خویش را در کف ترازوی مبارزه اجتماعی وزن کرد و در کنار مردم آمریکا، در کنار کمونیستها، در کنار نیروهای دموکرات آمریکا، در کنار نیروهایی که به متمم قانون اساسی آمریکا احترام می‌گذاشتند، در کنار آمریکائی قرار گرفت که همه بشریت مترقی خواهان آن است و به آن احترام وافر می‌گذارد.

بورژواها وقتی تاریخ زندگی کاترین هیپورن را نوشتند هرگز به این بخش مهم زندگی وی اشاره‌ای حتی اشاره کوچکی هم نکردند. آنها طوری قلم بر کاغذ بردند که گویا لکه ننگ دوران تاریک ژوزف مک کارتی بر دامان امپریالیسم آمریکا نچسبیده بوده است، اساساً گویا به مصداق "شتر دیدی، ندیدی" چنین دورانی وجود نداشته است. آنها کتمان کردند که روح مک کارتیسم در آمریکا زنده است و چون خفاش خون آشام کمونیستها و دموکراتها را ترور می‌کند.

تاریخ نویسی بورژوازی تاریخ نویسی کمونیستها نیست، زیرا تاریخ را فقط می‌توان طبقاتی نوشت. واقعه نگاری، تاریخ نیست.

راستی چرا کسی از "عمو ژوزف مک کارتی" و جنایات بیشمارش سخن نمی‌گوید، مگر نه این است که ترومن‌ها، نیکسونها، ریگانها، جرج بوشها همه و همه دست پرورده این دوران پلیسی و دهشتناک هستند؟

بورژواها هم دوران روشن و برجسته مبارزه کاترین هیپورن را از تاریخ زندگیش حذف کردند و هم تاریخ جنایات فاشیستی عموجان ژوزف مک کارتی را. از قدیم گفته‌اند این به آن در.

پیروزی مبارزه ملی مشروط به تامین سرکردگی طبقه کارگر است

نه چک زد...

و هرگونه رابطه با دولتها را به اطلاع مردم میرساند میتواند خیلی ساده، همین را بگوید. اما این قطعنامه میگوید پنهان بودن رابطه را به خواست دولت مربوطه ننمیزد، و معنای تلویحی اش اینست که تصمیم به علنی کردن یا پنهان داشتن رابطه با هر دولتی با خود حزب کمونیست کارگری ایران (و در حقیقت با دفتر سیاسی) است. این محتوی ای واقعی فرمولبندی "اصل علنیت" است، و اگر منظور قطعنامه نویسان نیز همین است، باید پرسید پس چرا به این شکل گمراه کننده فرمولبندی اش میکنند؟ چرا آن درجه احساس اعتماد به نفس و حقانیت در خود سراغ ندارند که دستکم منظورشان را روشن بیان کنند؟

بهره، مطابق این قطعنامه، دفتر سیاسی حزب اکنون اختیار دارد وارد رابطه با هر یک از دولتهایی که قطعنامه غیر مجاز اعلام نکرده بشود، هر محدودیتی که دفتر سیاسی خود صلاح میداند بر فعالیت و تبلیغ حزب اعمال کند، تصمیم بگیرد رابطه با فلان دولت را از عموم پنهان نگاه دارد، و حتی ملزم نباشد وجود این رابطه را به کمیته مرکزی و کنگره اطلاع بدهد.

مروری به گذشته

مناسبات با دولتها امر بیسابقه ای در اپوزیسیون و چپ ایران نیست و جریانات مختلف توضیح و توجیه خاص خود را برای این قبیل مناسبات داشته اند. غرض از این مرور کوتاه در اینجا بیاد آوردن پرنسپهای کمونیستی ای است که در امر رابطه با دولتها بدست آمده و برای جریان کمونیستی کارگری تثبیت شده بود. پرنسپهایی که امروز از طرف حزب کمونیست کارگری ایران در قطعنامه حاضر یکسره به فراموشی سپرده شده اند.

در حقیقت مناسبات با دولتها انواع مختلفی داشته است. بطور مثال، رابطه حزب توده و امثالهم با دولت شوروی و کشورهای بلوک شرق متکی به نزدیکی سیاسی و ایدئولوژیک بود و همین امر توضیح کمکهای دریافتی بود. نوع دیگر رابطه، که بیشتر ویژه سلطنت طلبها و جریان بختیار است، تلاش برای جلب حمایت دیپلماتیک و به رسمیت شناخته شدن از طرف دولتهای غربی بعنوان آئرناتیوی در قبال رژیم حاکم، بوده است. سازمان مجاهدین نیز پس از خرداد سال ۶۰ و با تلاش برای برقراری این نوع رابطه با دولتها هدف اصلی اش جلب حمایت و پشتیبانی برخی از نمایندگان کنگره آمریکا و پارلمان اروپا در این راه قدم بردارد. تلاش برای برقراری این نوع رابطه با دولتها هدف اصلی اش جلب حمایت و شناسائی بود و کمک مالی و تدارکاتی و فنی در یک شرایط ویژه موضوعیت پیدا میکرد و مورد اصلی اش هم رابطه با دولت عراق بود. یک نکته اینجا لازم به تاکید است: برخلاف رابطه ای

که هدفش شناسائی و حمایت دیپلماتیک است، این قبیل کمکهای تدارکاتی جایگاه دیگری در سیاست دولت مربوطه دارند و بهمین دلیل نیز تقریباً هیچگاه تماس رسمی و مستقیم با خود دولت وجود ندارد، بلکه رابطه از طریق نهادها و منابع دیگری که سیاستهای مختلف دولت مزبور را دنبال میکنند انجام میگردد. به این معنا، آنچه در محتوا نهایتاً رابطه با مثلاً دولت عراق بود، در شکل شاید اینگونه نبود.

استفاده از کمکهای عراق (به معنای دولت یا منابع نهایتاً وابسته به دولت) در اپوزیسیون ایران تاریخچه طولانی ای دارد. تخاصم دولتهای ایران و عراق و تضاد منافع ناسیونالیستی دو کشور ریشه تاریخی دارد و مستقل از تغییر رژیمهای دو کشور یک عنصر ثابت در عرصه سیاست منطقه بوده است. برای چپ رادیکال تاریخچه رابطه با عراق به دهه ۱۳۴۰، یعنی به پیش از انقلاب ۵۷، برمیگردد، اما این تنها در سالهای ۶۲-۱۳۶۱ است که متعاقب از کف رفتن مناطق آزاد در کردستان سازمانهای چپی که در کردستان مقرر داشتند بتدریج ناگزیر به برقراری درجه ای از رابطه با دولت عراق برای امور تدارکاتی خود شدند. این رابطه بر متن و بعضاً زیر چتر رابطه نیروهای جنبش ملی خلق کرد با دولت عراق عملی شد. مناسبات نیروهای جنبش ملی کردستان، چه در عراق و چه در ایران، با دولت همسایه و بزرگهای خود را داشته است. با اینکه جنبش کرد در هر دو کشور مورد سرکوب قرار داشت، سازمانهای کرد در ایران، و عراق متقابلاً این امر را پذیرفته بودند که کمک گرفتن هر یک از دولت دیگری کاری مجاز است، و از نظر مردم کرد در ایران و عراق نیز این مساله ابداً مورد انتقاد نبود. (یک مورد مشخص سمپاتی افکار عمومی کردستان ایران به جنگ ملامصطفی با دولت عراق است که با پشتیبانی مالی و نظامی دولت شاه انجام میشد). علت اصلی کمک این دولتها به اپوزیسیون کرد یکدیگر، پذیرش این امر از طرف افکار عمومی کرد، و همچنین درک متقابل سازمانهای کرد دو کشور، شاید در این واقعیت ریشه داشت که جنبش کرد در ایران یا عراق مطالبات خود را به دولت مرکزی خود محدود میکرد و خواستار تشکیل کردستان واحدی نبود. بهره، نیاز به ایجاد چنین مناسباتی منحصر به جنبش ملی کرد نیست و برای جنبشهای آزادیبخش مسلحانه ای که به پشت جبهه احتیاج لاینفک پیدا میکنند عمومیت دارد. موارد مشابه در آفریقا گویای این امر است. بهره، حتی اگر توضیح و توجیه این قبیل مناسبات از نظر منافع جنبش کمونیستی محدودگرانه و ناکافی بنظر بیاید، این محدودیت در درجه اول خود ناشی از محدودنگری ذاتی جنبشهای آزادیبخش ملی است.

....

"یادآوری این سنت گذشته و مورد عراق لازم است

برای اینکه همه این دستاوردها در قطعنامه کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران زیر پا گذاشته میشوند و امروز هیچ نشانی از وسواس در حراست و حرمت کمونیسم و منافع بین المللی کارگران بچشم نمیخورد، وسواسی که در بدو تاسیس حزب مثلاً در برخورد به مساله رابطه گرفتن یا نگرفتن با عراق وجود داشت.

لازم نیست شخص حتماً مارکسیست باقی مانده باشد تا بفهمد دولتها بدون چشمداشت نیست که به چنین سازمانهایی کمک میکنند، و حتی آنجا که این کمکها از طریق نهادها و منابع ظاهراً غیر دولتی شان عرضه میشوند، آنجا که صحبت از تحمیل صریح شرطی نیست و کمکها "بی قید و شرط" عرضه میشوند، یا قید و شرطی ضمنی موجود است و یا این رابطه بازتابهای غیر مستقیمی در بسیاری عرصه های دیگر دارد که خواه ناخواه برای کمونیسم و منافع کارگران عواقب منفی همراه دارد. دقیقاً به دلیل چنین شروطی ضمنی و چنین عواقب غیر مستقیمی است که تن دادن به چنین روابطی معمولاً سازش نام میگردد. اما سازش، تحمیل میشود. تن دادن به سازش غالباً برای سازمانهایی که در گیر جنبشهای توده ای هستند ناگزیر میشود، زیرا باید به نیازهای عاجل یک جنبش پاسخ گویند. اما اگر این سازمان کنگره ملی آفریقا یا سازمان آزادیبخش فلسطین نیست بلکه سازمان کوچک و گمنام و بی ارتباط به هر نوع جنبش توده ای از نوع حزب کمونیست کارگری است، دیگر صحبت کردن از سازش و "توافقنامه" در پوست شیر رفتن است. بکار بردن لفظ سازش در مورد چنین سازمانهایی صحیح نیست، چرا که ناگزیری ای وجود ندارد. میخواستید سازمان نسازید تا نیاز سازمانی هم نداشته باشید. اینجا لفظ درست "معامله" است. آدمی که در دنیای سیاست وارد معامله میشود لابد تشخیص میدهد که آنچه در آن شرایط معین بدست میآورد بیشتر از آنچه از دست میدهد برایش ارزش دارد، اما برای یک سازمان کمونیستی این مساله به سادگی معامله در بازار نباید باشد. اگر کمونیسم جنبش طبقه کارگر بین المللی است علیه نظام بین المللی سرمایه داری، سنجش سود و زیان یک "معامله" تنها با در نظر گرفتن آنچه در این میان مبادله شده است میسر نیست. چنین معاملاتی برای کمونیسم و همه کمونیستها، برای مبارزه کمونیستی کارگران در همه جا، عواقب و بازتابهایی دارد، و کسی که هنوز عناوین، کمونیست و کارگر را در اسم خویش یدک میکشد موظف است در پیشگاه طبقه جهانی کارگر و همه کمونیستها از کار خود دفاع کند.

به همه دلایلی که گفتیم، صدور قطعنامه "اصول رابطه با دولتها" از سوی بلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران باید از طرف همه کمونیستها و کارگران نگران کننده تلقی شود. ادامه در صفحه ۹

نهضت‌های مقاومت ملی و انقلابی در منطقه باید علیه امپریالیسم متحد شوند

نه چک زدم... که تحقق آن غیر ممکن بوده و باید تا روز قیامت و ظهور مهدی منتقم انتظار کشید و... اینها آن مطالبی است که از دیدگاه هیچ سازمان کمونیستی و هیچ دستگاه جاسوسی پنهان نمی ماند. هر دو فوراً به ماهیت این پدیده پی می برند. وقتی سیل پولها سرازیر شد و دم دستگاه عریض و طویلی با یاری همین سازمانهای جاسوسی در جهان علم گشت، آنوقت کمک گرفتن با حفظ "استقلال و عدم وابستگی" حرف مفت است که برای تسکین ناراضی اعضای ساده این حزب که باید قربانی این سیاستهای امپریالیستی شوند گفته می شود. وابستگی همان بس که این حزب فقط در چارچوب همان نکات برگزیده ای که ما تشریح کردیم کار می کند و این کاملاً مورد توافق امپریالیسم و صهیونیسم است.

اگر این حزب از کمک دولتی گرفتن شرم ندارد، اگر نمی خواهد سر مردم را کلاه بگذارد، اگر مدعی است که کارش بر علنیت و شفافیت است، اگر کمکهای مالی را بر اساس حفظ استقلال و عدم وابستگی دریافت می کند که حتی برای قانونی کردن آن در کنگره حزبی مصوبه ای نیز برای تعیین حدود و ثغورش با شماره رعب انگیز ۱۰۲۸ می گذراند نباید اساساً وحشتی از این داشته باشد که به توده حزبی و به مردم ایران بگوید که چه موقع، و از کدام کشور چه مبلغی را دریافت کرده است. قضاوت در این امر را که این حزب علیرغم این کمک مالی "استقلال و عدم وابستگی" خویش را حفظ کرده است باید بعهد مردم گذاشت.

نفس این امر که حزبی در کنگره خود مصوبه ای برای اخاذی از دول اجنبی و ارتجاعی به تصویب می رساند بعد کافی گویاست و نیازی به طول و تفسیر بیشتر ندارد. ولی اشاره ما به این امر بخاطر آن است که اگر هنوز کسانی هستند که نمی فهمند در درون این حزب چه می گذرد، چه سیاست مکارانه ای آنها دارا هستند، نقش آنها در "اتحاد آینده شمال" ایران در کنار سلطنت طلبها و مجلسی کردن آنها آنهم بعنوان کمونیستهای ایران چیست، بخود آیند و نگذارند که ارتجاع جهانی کس یا کسانی را برای روز مبادا در لای پوست پیاز بخواباند و از کیسه مارگیری خود برای جنبش مردم ایران در سر بزنگاه، رهبران خطا ناپذیر، بزرگترین مارکسیست عصر حاضر، بزرگترین مغز متفکر جهان، سلطان یک چشم در شهر کوران بسازد.

مارکس یهودی، نابغه و شخصیت ارزنده تاریخ بشریت است و مارکسچه های بی شخصیت و فاقد نبوغ از مارکس آموزگار بزرگ پرولتاریا این کاشف "دیکتاتوری پرولتاریا" فقط یهودی بودنش را به عاریه گرفته اند.

در همین رابطه آقایان ایرج آذرین و رضا مقدم از

رهبران منشعب از این حزب در طی اطلاعیه ای تحت عنوان "در باره جهتگیری اخیر حزب کمونیست کارگری در زمینه رابطه با دولت ها" مطالب قابل تعمقی را مطرح کرده اند که اشاره مستخرجی به آنها نیز ضرورت دارد. زیرا بیانگر آن است که این فقط حزب کار ایران (توفان) نیست که ماهیت این جریان را ناپاک ارزیابی می کند و تحولاتش را زیر نظر دارد، بلکه جریانهای دیگری نیز هستند که با دیده تردید و سوءظن با این حزب نگریسته و نگرانیهای خویش را متاسفانه با ایما و اشاره بیان می کنند. کسانی که خود در درون این تشکل و در راس آن بوده اند باید از اطلاعات وسیعتری در این زمینه برخوردار باشند.

آنها می نویسند: "قطعنامه برای دوره حاضر مشخصاً مناسبات با دولتهای اسلامی و دولت عراق را غیر مجاز اعلام می کند. در مورد علت غیر مجاز بودن مناسبات با دولتهای اسلامی می گوید: "نظر به اینکه حزب مبارزه علیه نیروها و جریانات اسلامی را وظیفه مستقیم خود می داند." این فرمولبندی اشکالات زیادی دارد. نخست اینکه حزب کمونیست کارگری ایران پس از اتخاذ مشی جدیدش در کنگره دوم اصرار دارد تا هویت خود را "مدرنیست و آنته ئیست" بداند. پس چرا صرفاً مبارزه علیه جریانات اسلامی، و نه مذهبی علی العموم؟ یعنی رابطه با دولتهای بر مبنای مذهب هندو یا یهود یا مسیحی مشکلی در چارچوب مشی تازه برایشان ایجاد نمی کند؟..."

و یا در جای دیگر "بند دوم. این بند در حقیقت سلب اختیار از کلیه اعضای کمیته مرکزی، و کنگره حزب کمونیست کارگری ایران از اطلاع از چند و چون رابطه حزب با دولتهاست. این بند نمونه خوبی از وارونه نویسی قطعنامه نویسان حزب است، چرا که علیرغم ظاهرش که حدود اختیارات نمایندگان حزب در تماس با دولتها را ترسیم می کند (یعنی محدود می کند-توفان)، مرجع گزارش گیری را صرفاً "دبیر کمیته مرکزی و دفتر سیاسی" ذکر میکند. در هیچ جای قطعنامه صحبتی از این نیست که دبیر کمیته مرکزی یا دفتر سیاسی موظف است تا گزارش ارتباط با دولتها یا اساساً نفس وجود این ارتباطها را به اطلاع کمیته مرکزی و کنگره برساند و تأیید آنها را بخواهد. در پرتو این واقعیت، یکبار دیگر مقدمه و بند اول قطعنامه را باید خواند تا جواب آن پرسشهایی را که در ابتداء مطرح کردیم پیدا کنیم. بجای موارد مشخص رابطه با دولتها یا اساساً در جریان عمل به اطلاع و تصویب حزب کمونیست و کمیته مرکزی برسد، قطعنامه حاضر این وظیفه را دارد تا مسئله را با وارونه کردن حل کند: قطعنامه مصوب کمیته مرکزی لیست دولتهای غیر مجاز را به دست

رهبری می دهد، رهبری در مورد رابطه با تمام دولتها مجاز هر چه خواست می کند و حتی موظف نیست بعداً این امر را به تأیید ارگان بالاتری برساند یا حتی خبرش را به کسی بدهد. برخلاف تعارفاتی از قبیل "در چهارچوب" و "محدوده اختیارات" و "ابلاغ میکند"، این قطعنامه سند واگذاردن اختیارات کمیته مرکزی و کنگره یک حزب به ارگانی به اسم دفتر سیاسی است که فونکسیون سازمانی اش نیز در هر پلنوم قابل تغییر است، کما اینکه در همین پلنوم به ارگانی بدون حقوق تشکیلاتی، یعنی به جمع مشاوران دبیر کمیته مرکزی بدل شد."

بند سوم: این بند قرار است شاه بیت این قطعنامه باشد و ظاهراً بالاخره دو نکته عام و اصولی راجع به موازین برقراری مناسبات با دولتها بگوید. اما آیا فرمولبندی "اصل استقلال حزب" واقعاً میگوید حزب کمونیست کارگری ایران هیچ حذف و تخفیفی در فعالیت و تبلیغاتش به سبب رابطه با دولتها ایجاد نخواهد کرد؟ نه، این را نمیگوید. اگر چنین منظوری داشت، خیلی صریح میتوانست همین را بنویسد که هیچ تعدیل و تخفیفی در هیچ کار و فعالیتیمان نمیدهیم. در عرف سیاسی به این میگویند "کمکهای بی قید و شرط" و قطعنامه این اصطلاح رایج را بکار نمیبرد. (هر چند حتی فرمولبندی "پذیرش کمکهای بی قید و شرط" نیز همانطور که پائین تر خواهیم دید هنوز خالی از اشکال نیست.) اما آنچه فرمولبندی حاضر میگوید این است که چنین حذف و تخفیفی را بعنوان توافقنامه نمیپذیرد، ولی این معنایش این نیست که رهبری نمی تواند خود داوطلبانه و به اختیار خود تصمیم بگیرد برخی از فعالیتهايش را محدود کند یا برخی از مواضع و تبلیغاتش را تعدیل کند تا بتواند از کمک فلان دولت برخوردار باشد. فرمولبندی حاضر در بهترین حالت معنایش اینست که حزب کمونیست کارگری ایران برای دریافت کمک از دولتها محدودیت تحمیلی را نمی پذیرد، اما ممکنست به تشخیص خود محدودیت داوطلبانه را رعایت کند. این حالت دوم سازش است، و کسی که وارد دنیای مناسبات با دولتها میشود باید نخست به واقعیت سازش اعتراف کند. برای یک سازمان کمونیستی، اعتراف به واقعیت سازش بخصوص از این رو مهم است که سازمان را موظف می کند تا حقانیت هر سازش مشخص را توضیح دهد و ملزم به دفاع از ضرورت این سازش بر مبنای اصولی باشد. فرمولبندی حاضر در قطعنامه جای سازش را باز میگذارد بی آنکه به آن صراحت دهد، و به این ترتیب قطعنامه نویسان را از پاسخگویی و دفاع از سازش معین معاف میکند.

فرمولبندی "اصل علنیت" هم عیناً همین اشکال را دارد. اگر کسی منظور این باشد که هیچگونه رابطه با دولتها را پنهان نمیکند ادامه در صفحه ۱۰

مرثیه‌ای بر درگذشت کاترین هپبورن

کاترین هپبورن Katharine Hepburn هنرپیشه زن آمریکایی در سن نود و شش سالگی در گذشت. وی با دریافت چهار جایزه اسکار و نامزد دریافت همین جایزه در موارد بسیار در جشنواره‌های اسکار، یکی از چهره‌های درخشان سینمای آمریکا بود. نشریات بورژوازی بسیار در مدح کاترین هپبورن، زیبایی‌اش، سکس‌اش، بازیگری‌اش، عشبازی‌اش، محل اقامتش، خورد و خوراکش، همبازی‌اش و... همانطور که حقوق شهروندان در بیان آزادی افکار حکم می‌کند نوک قلم را بر کاغذ برده‌اند ولی هیچکدام از این نشریات "دموکرات" و "بی طرف" بورژوازی به نقش اجتماعی این بازیگر توانا اشاره‌ای هم نمی‌کنند. زیرا بورژواها فقط مبلغ فرهنگ و اخلاق معین و منحصر به فردی در جامعه هستند. نکات فرعی زندگی باید آن چنان برجسته شود تا بر نقش اجتماعی کاترین هپبورن سایه اندازد.

کاترین هپبورن بازیگر شجاعی بود که در کنار همفری بوگارت بازیگر افسانه‌ای هولیوود و بسیاری هنرمندان و روشنفکران مترقی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم و پیروزی درخشان اتحاد جماهیر شوروی استالینی بر فاشیسم علیه تجاوز به حقوق شهروندان آمریکایی و مبارزه ضد کمونیستی و هیستریک سناتور ژوزف مک کارتی و جی ادگار هورور رئیس وقت اف. بی. آی. پیاخاست.

در دوران مک کارتی ماموران امنیتی که همان حزب‌اللهی‌های خودمان... ادامه در صفحه ۹

"نه چک زدم نه چونه عروس آمد تو خونه" (۵) "حزب کمونیست کارگری ایران" و نقدی بر نظریه سر سپردگی به بیگانگان

ایران و نه در جریده کیهان لندنی جمله‌ای نمی‌یابید که آنها رسماً مخالفت خود را با "استقلال" ایران ابراز کرده باشند. ولی کارشناس کارکشته و صد پیراهن پاره کرده "سیا" و یا "موساد" بخوبی متوجه است که هر کدام از این جریانها به کدام سمت می‌تازند. البته تشکلهای سلطنت طلب ایران چون نوکر اجانب بوده و از قدیم در خدمت امپریالیسم کار می‌کردند تماسهای ویژه خود را بر اساس سنتها و حسن رفتار گذشته حفظ کرده‌اند و کارشان ساده‌تر است از کسانیکه تازه بدوران رسیده و ماموریت جدیدی دارند. "حزب کمونیست کارگری ایران" از این قماش اخیر است. سازمانهای جاسوسی اگر عمال مستقیمی در رهبری این سازمان نداشته باشند بخوبی از ماهیت خط مشی ارتجاعی این حزب با خبرند که وظیفه اساسی مشوب کردن افکار کمونیست‌ها، دامن زدن به بازار آشفته‌فکری، طرح مسایل جنبی و مد روز بورژوازی با علم به وجود اشتیاق به رهائی از قید عقده‌های نهفته اجتماعی در روابط انسانها، بصورت ژورنالیستی، تهی کردن مفاهیم اجتماعی از مضمون طبقاتشان، تبلیغ وطن‌فروشی، دشمنی با اسلام از دیدگاه منافع صهیونیستی، پاشیدن آب طهارت بر سر امپریالیسم، حمله به سی سال ساختمان سوسیالیسم در شوروی با رونویسی از آثار بزرگ ضد کمونیستهای جهان که محصول آشپزخانه‌های سازمانهای جاسوسی امپریالیستی و رویزیونیستی و صهیونیستی است، تحریف ماهیت جنگ آزادیبخش دوم جهانی بر علیه نازی‌ها و جلوه دادن این جنگ میان مشتی مرتجع برای تقسیم جهان و حمایت ضمنی از هیتلر، حمایت از تزه‌های تروتسکیستی و تحریف روشن تاریخ شوروی سوسیالیستی با رونویسی ناشیانه از تاریخ‌نویسان سازمانهای جاسوسی امپریالیستی، جریانهای انشعابی ضد کمونیستی و خرابکار درون حزب کمونیست بلشویک شوروی، طرح بحثهای کاذب و انحرافی برای جلب افشار معین اجتماعی و گسترش پایه‌های غیر طبقاتی حزب خودش، حمایت از صهیونیسم، حمله به سوسیالیسم و تبلیغ این امر... ادامه در صفحه ۱۱

شما یک لحظه سازمان "سیا" را در نظر بگیرید. آنها از مدعی بی تاج و تخت پادشاهی در ایران نمی‌طلبند که علناً به گماشتگی امپریالیسم آمریکا اعتراف کند و بگوید که قصد دارد کشور ایران را مانند پدر مفورس به حلقوم امپریالیستها پرتاب کند تا منابع طبیعی آنرا غارت کرده و ایران را زیر سلطه بی پایان امپریالیستها در آورند. اگر این اعتراف را می‌کرد که کار سیاست بسیار آسوده بود و شما نیازی به تحلیل و بررسی نداشتید. اگر امپریالیستهای آمریکایی از ماهیت تجاوز خود به افغانستان و عراق و حضور در آسیای میانه و قفقاز و نظایر آنها بزبان قابل فهم برای همه پرده بر می‌داشتند کار درک سیاست آسان می‌شد. و مثلاً همین حزب مورد نظر نمی‌توانست از تجاوز امپریالیسم آمریکا به افغانستان حمایت کند. ولی آنها به "دموکراسی"، "حقوق بشر"، "حق تعیین سرنوشت"، "آزادی"، "اقتصاد باز و جامعه باز"، "بانک جهانی" و "صندوق بین‌المللی پول" و نظایر آنها متوسل می‌شوند تا نیت شوم خود را در پس آنها بپوشانند زیرا از توده مردم آگاه جهان واهمه دارند. آنها طالب توده‌های ناآگاهند و از انسانهای آگاه به منافع خویش می‌هراسند. این است که آنها بخوبی از خط و مشی‌ایکه هر حزب و جریانی اتخاذ می‌کند می‌توانند به ماهیت آن حزب پی ببرند. آنها به دارو دسته سلطنت طلبان کمکهای بیدریغ مالی می‌کنند. هم اکنون در آستانه حمله به عراق کیسه‌های پول است که سرازیر شده است بطوریکه در هر شهری که در آن چند تا ساواکی خود فروخته فراری ساکن بوده‌اند مجدداً فعال شده به سازماندهی پرداخته و بخاطر "فاجعه ۲۲ بهمن" تظاهرات بی شکوه بر پا می‌کنند که تعدادشان از چند ده نفر نیز تجاوز نمی‌کند و آنوقت کیهان لندنی مامور می‌شود که ده نفر را با یک صفر اضافی صد نفر و صد نفر را هزار نفر جا بزند و از وقایع مهم جهان در سال گذشته نیز درگذشت آقای منصور حکمت را برجسته کند و درج نماید. طبیعی است که این "هنر نگارش" از دید موشکافانه "سیا" و "موساد" پنهان نمی‌ماند. شما هیچ جایی نه در سخنان مدعی بی تاج و تخت پادشاهی

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت www.toufan.org نشانی پست الکترونیکی toufan@toufan.org

سخنی با خوانندگان: نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه «حزب کار ایران»، حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدید، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزیی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

TOUFAN حساب بانکی
POSTBANK Hamburg
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۶۹/۹۶۵۸۰۳۴۶

TOUFAN
POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY

به روز باد حزب طبقه کارگر ایران